

بعد از آنکه از سطرک کعبه بیرون مراجعت نمود و بجز و شرف تشریف داد فرمود الحمد لله الذی علی ما از زمانى منقر ناه از من اجرة  
 حسنه و من بعد ما شرکات غیره عالمه صدیقہ رضی اللہ عنہما گفت یا رسول اللہ شما شققت نفرمودید و بیداری شبها کشیده باشید  
 و آنکه در خانه های خود بود و شرک شما باشد فرمود بدستیکه در مدینه جماعتی از غزوه تبوک تکلف نمود و بودند که کسب راهی نپدید  
 و در سیح و ادی نزل کردیم الا انکم ایشان با ما بود یعنی بحسب و نیت ایشان از مدینه عذری شرعی چسب نمود و بود حقتعالی  
 میفرمایند و ما کان الکفرین لکن فرمودی کافیه ما غازیان ایشان بودیم و ایشان قاعدان ما بخدا که نفس محمد بید قدرت اوست که  
 تیره و ایشان گریان ترست در غمناک رسوله و گویند بعد از غزوه تبوک مسلمانان رسوله خود را میفر و وقت میگفت جهاد قطع  
 شد این خبر بر سماع رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسید ایشان را از آن کار نهی کرد و فرمود لا يزال عصابتہ من امتی بجا آمدن  
 علی الحج حتی یخرج الدجال و روایتی آنکه فرمود لا یقطع الجهاد حتی یتزل عیسی بن مریم

ذکر در بیان تابع و فود از جوانب عرب

و درین سال بعد از انصراف از تبوک فود متتابع شد چنانکه این سال ستمه الو فود خوانند و قبل ازین سال پنج فود نیز فود و نیز  
 آمده اند و شرح قدر و بعضی از ایشان در وقایع سنوات سابقه مذکور شد و دستور رسید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنان بود که در هر یک  
 آمدن فود جاها که فود میشدند یا از آن اجمل ترین امر کردی ایشان را در منازل نیکو فرود آور و در ضیافت نمودی و جوانب فود را خود  
 و فود و آواز جهاد فود که در سال هم آمدند یکی و فود بنی اسدین خزیمه بوده و فود از آن قوم آمدند و مسلم ان شدند و منت نهادند که  
 سال قحط راه دور و دراز پیونده و شلها سیکر و یکم و بطوع و رغبت خود بی آنکه لشکری بر سر آید با سلام در آن زمین بیت و نشان ایشان  
 نازل شد که بخون علیک ان سکنوا اقل الا سکنوا اقلی اسلام کم بل انشد و یمن فیکم ان که کوه و لیا چنان ان گنیم فود و قریب دیگر فود  
 فود و قریب بست کس آمدند و اطهار اسلام خویش نمودند و در آن میان خارجین و حبشین و حبشین فود و قریب فود و فود  
 آنجا است بسیار از غزوه و در حضرت سالت پناه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حال بلا و ایشان رسید گفت یا رسول اللہ در بلاد ما تحطی  
 تنگی واقع است موشی ما خراب چنانان ما از بوج در ضطران است از کجا ادا عاکن تا حقتعالی باران فرستد آنسر بر سر ما آمد و دعا کرد  
 و باران آمد و کیهفته می بارید و حضرت باز بر سر میرفت و دعا فرمود که باران بیارد و لکن نرسیده و پایا و مثل رعایت عنایت چهار  
 نه در شهر مدینه فی الحال بر شگافه شد و آفتاب خود و اشعاری بدین قصه و وقایع سال ستم مذکور شده و بود دیگر و فود و فود  
 مرد آمدند و سلطان شدند و پیشوا ایشان را در شریب عرف بود گفت یا رسول اللہ ما قوم غنشیه و تو اجم از گروه کون غالب  
 آنحضرت با بی فرمودند و حال بلاد ایشان رسید آنجا است نیز از تحطی نالیدند و العا من عا نمودند فرمود اللهم ستم الغیث و بلل  
 ام کر و تا هر یک او در قی خروجا کرده و حاکم با در زود قی انعام فرمود ایشان بمنزل خورش باز گشتند و تحقیق نمودند  
 روز که پیشوا ایشان را در و سلم رسیدند و در بلاد ایشان باران آمد و دیگر و فود بنی اسد که آمدند و شرف سلام شرف

شدند در آن میان ساداتین ثور بن عباده بن ابیکار و بشر بن ابی ریحان بن عبد اللہ بن جندب بن ابیکار و عبد عمرو و امام بود و گویند  
 حویث بن ثور صد سال عمر داشت از حضرت التماس نمود که میخواهم که تینا و تبر کا دست مبارک بر فرزند من بشر برسانی که بمن  
 بر ذی کوفی بجای آورد حضرت رو داد و فرمود و چند مرتبه بعد او دو عابریت بر آنها خواند تا اوی گوید گاه بود که محط و تنگ در میان  
 ملاذبی ابیکار واقع شدی و آن قوم نرسیدی و هر ویست که از برابری نام امان نوشت و عبد عمرو را عبد الرحمن نام نهاد  
 و چیزی از آن ارضی بلاد او بر کم افطام بدو داد و گویند وی از اصحاب صفه بود و دیگر وفد کننده آمدند و سلمان گشتند و پیشوا آن فرزندان  
 بنی لاسفیع یعنی بود مشفق است که چون و آله آمد حضرت بکار سازی لشکر توک مشغول بود از او پرسید که چه کسی بچه کار آمد گفت  
 آمده ام ایمان آوردم بخدا و رسول وی بیعت کن با من به هر چه دوست میداری و هر چه بگریه میداری آن را بر او میبایست نمود  
 و آله بقبیله خود باز گشت و قوم خود را آن حال آگاه گردانید و پدرش گفت و الله که با تو هرگز سخن نگنم و لکن خواهی روی سخن  
 داشتند و مسلمانان شدند و کاتبان از وی گرفتار آمدند و حضرت به توک فرستاد و لشکر از عقب و میرفتند و آله گفت کیست  
 که مرا سواد کند و آله گفت منم برین خردم آن آن و با شد که عجب بن عجم و گفت من این بر اسوار ساختن روان شدند تا به پیغمبری  
 علیه السلام رسیدند حضرت دیر از آن برنگشته تا آنکه بنی المویذ بگریب آمدند فرستاد و چون اموالی که خال در آن حریت است آورده بود  
 قسمت کرد و آله عیب کرد شش شتر با پیشتر شتر می و آنرا بوجیب شتر طبر اکعب بن عجم آورد که عیب بچل نموده و گفت من آنرا بخدا  
 سوار گردانیدم و میخواهم که آنرا مشوب بخرم یعنی دیگر از مردم چون نباشد پاک اعمال از ریاضه هستی حال چون نقش بور یا  
 هر که اندر من اطلاق نیست چه در بهمان زندگان خاص نیست چه هر که کارش از بر احق بوده کار او بیوگسته بار و نوق بود  
 دیگر و قریب بلال بن عامر آمدند در میان ایشان یاد بن عبد اللہ بن مالک عبد عوف بن ابرم و قبیله بن حمارق بود زیاد بن  
 میمون بنبت الحارث زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت بر آنگاه میمونه خاله وی بود حضرت بخانه میمونه درآمد و ویرا آنچه  
 دید غضبش یافت باز گشت میمونه گفت یا رسول الله این پسر خواهر من است آن شتر باز گشت و ششست بعد از آن بسوی تشر  
 و او زیاد با بگریون آمد و نماز پیشین بجاعت بگزارد و آنگاه زیاد از نزدیک خود نشانده و او را دعا کرد و دست مبارک بر او  
 نهاد و بر رو و طرف بینی او فرود آورد از بنو بلال منقولست که گفتند بعد از آن همیشه از برکتش نور در روز زیاد مشاهده میکردیم و یکی  
 از شعرای عرب بر کافری پسر یارین معنی را نظر کرده که **یا ابن الذی سح النبی براسه** و در عالم بالیغ المیر و ما زال ذاک النور  
 فی عریسه یا حتی میتو یا میتی اطلعه و گویند حضرت نام عبد عوف را تغییر داد و عبد اللہ نام نهاد و قبیله بن حمارق گفت یا رسول  
 الله من نبی بر آورده ام بجهت آنکه شخصی از قوم ما شخص بگیرا کشته بود و بین لفریقین خصوصت حمارق واقع شد و بجهت تسکین  
 آن فرقه دست شخص مقتول با قرض کردم و با او ایادی ادم مرا عانت فرمای و را داد آن دین حضرت فرمود و قتی که کوه از جا  
 بیاید دین ترا از کوه جدا از آن فرمود و قبیله بدستیکه سوال کردن چیزی از مردم طلبیدن حلال نیست مگر یکی از آن کس امر کرد  
 که حمارق نموده یعنی دین کرد باشد جهت اصلاح ذات البین و اصلاح است سوال کردن و چیزی خواستن تا قرض او مودعی شود

و مردی که فاقد فقر و نیاز باشد در مرد عاقل از قوم او گواهی دهد که در فقر و نیاز بوده و بر اهل آن است چیزی خواستن چندانکه  
فقر وی بر طرف شود و مردی که آننی عادت به مال می سید و مال او هلاک گشته باشد که بر اهل آن است چیزی خواستن چندانکه حال وی  
بصلاح آید و هر سوالی که در اینها باشد می قبیح است و مالک از آن مهر بیست یکید و صاحب آن خورد حرام خورد و با شرف  
پیوسته که حضرت در مذمت سوال یعنی چیزی خواستن از مردم فرموده که بازال ارجل لیسال الناس حتی یاتی یوم القیامه لیسئله و هرگز نه  
سائل آن باشد که جان او گدازد قانع آن باشد که هر چه خواست پیش از آن وقت و هم سوختن است ل قومی به تو چو اسکناعت میدوی  
پس کن آردن همت کوه بنان پاکت باشد حیات جان بنان پوزان نداری بیرون مانند سید که بر وی بی نمان سفید  
و کرد و عامر بن صعصعه آمدند و عامر بن ابل بن ثکین جعفر بن کلابت ایدین بیرون و بعضی از کتب سیرت که ایدین قهرم میان  
ایشان بود گفتند که عامر بن ابل با ایدین گفت من چه کار مشغول خواهم کرد باید که تو از غنای خود برای من چیزی بدهی  
آمد عامر گفت یا محمد اگر سلمان شوم مرا چه باشد فرمود آنچه مسلمانان بگیرد باشد گفت مرا العبد از خود خلیفه کرد آن فرمود آن  
تو و قوم تو نمیرسد پس گفت مرا حکم خدا شنیدان ساز تو حکم اهل قری و مدین باش فرمود چنین کنم ولیکن تو مرا جمع از سواران  
کنند او را و خدا بجز او کنی گفت که من خود اکنون سردار جماعت سوارانم نیاسوگند که مردم لشکر بسیار از سوار و پیاده و جزایر بسیار  
این گفت با ایدین نزد حضرت بیرون آمد با ایدین گفت آن نیست که با تو گویم که باشد جوابت او که بخدا سوگند که هر گاه خودم که شمشیر  
براهم تو در میان من و اهل مشید می گویند چون عامر و ایدین با ایدین بیرون رفتند آن شمشیر را از ایدین گرفتند  
و روایتی آنکه فرمود اللهم کفنیها اللهم بری عامر و ایدین الاسلام من عامر یعنی این لطیف حضرت صاعقه از آسمان بفرستاد و ایدین  
را بسوخت ز جنتی بر گوی نام مستولی شد و در راه بخانه زنی سلوی رفت و در آنجا منزل ساخت با خود گفت غده کفنه  
و میر و الموت فی بیت سلویه و این کلام این مان مثل شده که هرگز از دو نوع از کوه پیش آید این گوید عامر بیرون آمد و شمشیر  
و مقداری آه برفت نگاه ملک موت قیض و جوش کرد و دیگر قیضی سود نمود بن اعلی و شمشیر خود را بر زمین ریخت و چون  
وزانوش بست در سجد و آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم در میان یاران مهاجران خویش مشکلی نشسته بود و هم گفت که  
یک ز شام حضرت یاران گفت این مرد سفید تکی پس گفت ای پسر عبدالمطلب غیر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود جواب دادیم  
مرا ضمام گفت بدرستی که پرسیدم ام ترا از چیزی چند و میبالت و تشدید در سوال خواهم نمود باید که برین غضب کنی در نفس خود  
سپری از سر بر خواهی گفت سوگند میدهم ترا برود و کار تو در کار کسانیکه پیش از تو بوده اند که خداوند تعالی ترا بسپارد و ستاد  
فرموداری نگاه گفت سوگند میدهم ترا باشد تعالی که وی ترا فرموده که با ایدین بر پیش و او که چیزی بر ایدین نماندیم از این  
ستان بی جان که در آن با پرستیده اند نیز از شویم فرموداری بعد از آن ضمام از نماز و روزه و زکوة و حج بجز اینها مذکور  
میرسد تا فارغ شد نگاه گفت ایمان ورده ام چیزی که تو آورده از من سول قوم خودم و این سوگند با من نفسی چه ایست  
خود خواهم رسانید این بگفت بیرون رفت بیشتر خود شست بقبیله خود و مراجعت نمود و اول سخن که در آنجا

گفت این بود که باست لات و عمری و باست منات و بهل تو م گفت ای ابن ثعلبه خاموش باش این چه سخنان است که میگوئی  
 بر سر آنکه رحمت برص یا جنون یا جذام گرفتار شوی گفت سگین شما این بتان نه نفع و نه ضرر میتوانند رسانند بدرستی که  
 حقیق رسولی برانگیزید و کتابی بوسی فرستاده که آن کتاب شمار ازین بت پستی و جهالت که دارید خلاص گرداند و من گواهی  
 میداده ام بوجدانیت خداوند تعالی و بر سالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از نزاد و بسو شما امورات و منیات آورده ام  
 بلوی گوید بخدا سوگند که شب نگزشت که تمام آن قیدی مسلمان شدند و بعد از آن بر بنام ساجد و اقامت صلوات و ادا زکوة  
 تمام نمودند و اگر ایشان در چیزی خدای واقع میشدی از ضمام می رسیدند و جوایشانی می یافتند و دیگر وفای بودند  
 از و بیض بن ثابت بلوی منقولست که گفت فد قوم من ساه بیع الاول سال نهم آمدند چون من را آمدن ایشان خبر داشتم  
 باستقبال ایشان بیرون رفتم و در راه ایشان رسیدم و عرض کردم که ای رسول خدا آن گروه که در منزل من فرود آمدند تو قبول نموده بمان  
 من آمد و باران خورشید فرو رفتند و لباس اهل آن خود و کردند و چاهها زینت پوشیدند و نگاه با ایشان بنزد حضرت رفتم پس که  
 از بیض اینها چه کسند گفتند بسیار رسول الله قوم من اند فرمودند که ای بقیه گفتند ای رسول الله اینها آمده اند بیشتر تو در حالیکه تو  
 سلام قبول سلام ساز تو خود ندانم من برد الله خیر میاید و لا سلام گفتند ای رسول الله ایشان از منزل خود فرود آورده  
 فرمودند که در پی تیری در میان تو بود که او را ابو الضبی میگفتند گفت ای رسول الله آمده ایم که تصدیق تو میگویم بوجدانیت  
 خدا و بتا و بر سالت گواهی میدهم که آنچه تو از نزد ما آوردی بحق است بجز آنکه در پیش از آنما می باریدند و آن حضرت فرمود  
 شد و سپاس مر آن خداوند می اگر شما را با سلام هدایت نمود و بدانید که هر کس که بر غیرین سلام فرستد یا رود و در کتف خود بگذرد  
 گفت ای رسول الله من هر کس که مراد و یافت معافی کردن بختی برست یا هر دو آن آبرو توانی باش فرمود ای هر که کار  
 خیر که نسبت مسلمانان بکار می نواهد که او غنی باشد و نواهد فقیر بود و بعد از آن گفت ای رسول الله در غیبت چند است  
 فرمودند روزی پنج روز و روز بوجه و در وقت حلال نیست همانرا که نزد تو اقامت کند چندا که ترا در شرح افکن گفتند  
 الله خبر دو هر که حکم خدا گویند چیست فرمود است یا از برادر تو یا از اگر یعنی حال ازین بیرون نیست که تو میگیری یا برادر تو یا اگر  
 یعنی میتوان گرفتن اگر صاحبش پیدا شود و نشانی گوید بگو بگردانند و الا بان منتقم شوند گفت حکم خدا است چیست فرمودت آن  
 چه کار کنی از آن صاحبش بان سگ گفت ای رسول الله در زمان جاهلیت بعضی بختی غارت آوردیم و چیزی از آن موان  
 که بخت حاصل کردیم در دست من است و این مان مسلمان گشته ایم حکم آن چیست فرمود هر کس که مسلمان شود هر چه در تصرف  
 دست از آن می است نگاه بمنزل هر چه بخت نمودند و بخت بخت بخت ای ایشان سگ اگر خرافت فرستاد که من در ضیافت انقوم  
 آن بخت جویم بعد از چند روز ایشان را تو از او جدا شدی فرمودت بقیه شود هر بخت نمودند و دیگر و بخت بخت  
 ایشان سگ هر چه مراد و زکوة نواشی و اموال خود را آورد و بودند و ای رسول الله علیه و آله و سلم بخت هم ایشان سرور  
 خداوندی نظر نمود و ایشان را هر چه بخت فرمودت آنجا بخت آوردند که فرمودت ای رسول الله زکوة اموال خود

آورده ایم فرمود باز برود بسیار خود بر مقرر همان موضع قسمت نماید گفتن را نیاورده ایم که چیزی می آید از نظر آنرا یاد آورده است  
 ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت از جمله نواد و عریب سیح و فد برانزول تکوین و تخریب سواصلی الله علیه و آله و سلم فرمود و بدست  
 کلید هدایت درید لطف و عنایت حق است هر کس با او چیزی اراده کرده سینه او را با ایمان شرح نیاورد و نقل است که آنجا  
 از فرمایش او سخن قرآن برسد حضرت ابانجهت محبت زیاد شد ایشان در کار ام ایشان فرمود و بلال گفت تا ایشان را  
 همان آری نیکو نماید و در هنگام داع ایشان از یاد از آنچه دیگر فرمود بر هم جایزه میداد انعام فرمود و از ایشان پرسید که از شما  
 هیچکس مانده که جایزه نیافته گفتند کسی جوانیکه کوچکترین است و در حاجت محافظت منزل گذاشته ایم فرمود و بر ابراهیم  
 بفرستید انقوم چون بمنزل مراجعت نمودند آن جوان ابلازمت آنسر فرستادند چون مجلس حضرت در آمد گفت من مردم  
 این بر طکه اکنون نزد تو بودند و حاجت آنها ایشان ابراهیمی حاجت مرا نیز برآورد فرمود حاجت تو چیست گفت بنده سوگند  
 که من از زبان و خویش باین کار نیامده ام که مال دنیا من هیچی چنانکه دیگران انعام فرمودی **س** سیم وزیر را بتنگستان ده  
 نقل داده می پرستان ده و در سر راه حاجت نیست حق بار او حاجت نیست تا باین خرد و سه فرودنا بریم  
 مانده پیش ازین طبع در ایم دیار رسول الله من بر این آمده ام که از حق تعالی در خواهی که مرا بیاورد درین رحمت کند و دل مرا  
 انمال نیایی نیاز گرداند و غنا من رسول من باشد رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون طالب را خبید و علوه است و مشاهد کرد  
 با و اقبال نمود و نیکو متوجه وی شد و فرمود اللهم اغفر له و ارحمه و جعل غناه فی قلبه انگاه آنقدر چیز که ببردی از آن فرود آورده بود بفرمود  
 تا بوی بنیز دادند و آن گروه بقبیله خویش معاودت نمودند و در سال آینده در حجه الوداع در موضع منی جمع از آن قوم پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله و سلم رسیدند حضرت حال آن جوان از ایشان پرسید گفت هرگز ندیدیم مثل او و نشنیدیم که شخصی فایده ترازی باشد با آنچه خداوند  
 تعالی داد و رحمت و دران مرتبه است که با وجود فقر ظاهر آن مثل تمام نیار است کند التقات بان نخواهد کرد و نعم ما قیل **س**  
 گزوا بجان عصر بدیم تو اگر اند چون همی ندارم و از دل تو اگر هم چون پسر چرمی رخ بختم سیاه با او با فقر اگر کند پس ملک بخرم  
 دیگر و در ام از قبیله نهم آمدند ایشان در هر دو پیشوا ایشان ابی بن حبیب بجهت آنسر را سپی چند دقبا از رفت  
 و یک مشک خمر بریده آورده بود حضرت فرمود تا آخر حق تعالی شرب از حرام گردانیده بانی گفت پس بشویم شما فرمود آنگس که شرب  
 از حرام ساخته هیچ از این حرام گردانید و بر آنرا و اما اسپان و قبا را قبول فرمود و گویند قبا را العباس بن عبد المطلب ادعای  
 گفت یا رسول الله چکنیم من ازین و حال آنکه بر مردان حرام است فرمود طلالا آنرا جدا کن بعضی را از یورننان خود ساز و بعضی  
 و گیر و در جوانی خود صورت کن و بیاج را بفروش بهمان منافع شو پس عباس بموجب موده عمل نمود و قبا را بهشت هزار درهم  
 بیو و فرشت و گویند آن فرزند را است نمودند تا زمان وفات آنحضرت و دیگر فرمودیم درین سال آمده اند و ذکر تفایل  
 آن خطبه است سید سید در او اثر سوال این سال عبداللہ ابن ابی بن سلول منافع مرخص شد و در ذیقعد بگرد  
 و گویند حضرت عمر بن خطاب روزی با پسر بود عبداللہ نام بنایت سلمان و مخلص موافق رسول صلی الله علیه و آله و سلم

از او

در آن مرض بیادیت و غیرت و در آن وقت که خواست سر و صورتش را بر بالین می کشید و دستش را در آن موضع می زد و آن سر و صورتش را  
 در دست می بود و من می گفتم و نشانی می این بی گفتم اسیدین بر او ایستاد و من می کشیدم او را از هر دو این سویدشت نگاه داشت  
 یا رسول الله این مانع است از من سرفش نیست این عالم بیرون می خواهم که چون می رسم میانه من حاضر شوی دیگر این خوب را بهی  
 که هر دو را نمی گفتند و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز و پس از آن پوشیده بود و میس با او او را این بی گفتم آن میس  
 بدید که می رسیدن او ملاصق است حضرت آن سر را بر این کوهی خواست بدو داد و روایتی آنکه بعد از موت او پیش از آن سر و دست کرد  
 که آن سر را بر این کوهی می کشیدند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند  
 و چون او را غسل می کردند حضرت آن سر را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند  
 علیه و آله و سلم بر خاسته تا برود و نماز می کردی که او را در کوهی می گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند  
 می گفتم که در حال آنکه در فایان و زمین می بینید که آن سر را در کوهی می گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند  
 را بدست نمود که گوید بود حضرت می فرمود و گفت آن سر را در کوهی می گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند  
 میان دستهای بر ایشان افتاد بار و در دستهای استغفار و در دستهای استغفار کرده ام برای ایشان اگر نماندست که چون بر رفت و بار  
 ستمن از زنده کنوی آن سر زنده شوند سر را زنده کرده می کردیم و این سخن از آن حضرت است که در بیان آیت بود استغفار که در کوهی گذاشتند  
 که هر دو را نمی گفتند و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز و پس از آن پوشیده بود و میس با او او را این بی گفتم آن میس  
 و چون او را غسل می کردند حضرت آن سر را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند  
 علیه و آله و سلم بر خاسته تا برود و نماز می کردی که او را در کوهی می گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند  
 می گفتم که در حال آنکه در فایان و زمین می بینید که آن سر را در کوهی می گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند  
 را بدست نمود که گوید بود حضرت می فرمود و گفت آن سر را در کوهی می گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند  
 میان دستهای بر ایشان افتاد بار و در دستهای استغفار و در دستهای استغفار کرده ام برای ایشان اگر نماندست که چون بر رفت و بار  
 ستمن از زنده کنوی آن سر زنده شوند سر را زنده کرده می کردیم و این سخن از آن حضرت است که در بیان آیت بود استغفار که در کوهی گذاشتند  
 که هر دو را نمی گفتند و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز و پس از آن پوشیده بود و میس با او او را این بی گفتم آن میس  
 و چون او را غسل می کردند حضرت آن سر را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند  
 علیه و آله و سلم بر خاسته تا برود و نماز می کردی که او را در کوهی می گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند  
 می گفتم که در حال آنکه در فایان و زمین می بینید که آن سر را در کوهی می گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند  
 را بدست نمود که گوید بود حضرت می فرمود و گفت آن سر را در کوهی می گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند و بعد از آنکه او را بر این کوهی گذاشتند  
 میان دستهای بر ایشان افتاد بار و در دستهای استغفار و در دستهای استغفار کرده ام برای ایشان اگر نماندست که چون بر رفت و بار  
 ستمن از زنده کنوی آن سر زنده شوند سر را زنده کرده می کردیم و این سخن از آن حضرت است که در بیان آیت بود استغفار که در کوهی گذاشتند



بن حنیف گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز پنجگانه را در روزی که در آن روز است و  
 آن روز این تاویل میکند آنچه در بعضی از کتب سیر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن ایام که در تنگ بود روزی آفتاب  
 طالع شد بنور وضیاء که پیش از آن نور و ضیاء طالع نشده بود آنس بن مالک روایت کند که جبرئیل علیه السلام در آن روز  
 بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و او را خبر داد که گردانید که این و شنائی بحجت آنست که یکی از ارباب آن تو که او را مطلوبه بن  
 سعید لیبی در روایتی معزنی گوید امروز در مدینه فوت شد چه فتعلی بقصد هزار ملک فرستاده تا بروی نماز گزارند حضرت فرمود  
 این مرتبه ویرانگه عمل صالح جبرئیل گفت بسیار خواندن قل هو الله احد و شنب روز و قیام و قعود و رفتن آمدن  
 خاطر میجواید رسول الله که زمین اقبض کنم برای تو تا نماز بروی گزار فرمود آن قال انس فیصله علیه السلام حج و رویتی آنکه جبرئیل  
 علیه السلام بر خود را بر زمین و هر درختی و درختی که حایل بود و رفع شد و جنازه آن یار با و نموده شد و نماز جنازه بر او گزارد  
 و درین سال امه کلثوم دختر رسول صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت شرح این قصه محل خود از کتابت که در شود انشاء الله  
 تعالی و درین سال حج ابوبکر صدیق رضی الله عنه و لوقه شد ابابکر رحیم الله آورده اند که در او آخر ذی قعد سال نهم پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم خواست که حج خانه کعبه بگزارد و بیع حضرت سائیدند که مشرکان بر عادت جاهلیت در موسم حج حاضر شوند  
 و برینه طواف خانه نمایند آنس در مخالفت ابایشان کرده داشته رفتن بجح را تاخیر کرد ابوبکر صدیق در آن سال امیر صید  
 نفر گردانیده فرمود تا اقامت فرمگ حج نماید و مردم را مناسک حج تعلیم دهد و اعیان سوره بقره را سی آیت یا چهل آیت بر مردم  
 بخواند و جماعتی از متعینان صحابه مثل سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و جابر بن عبدالله انصاری و ابوسریه  
 دوسی و غیر هم همراه شدند و حضرت پشت شتر حبت هدی تعیین فرمود و آنها را بدست مبارک خویش تقلید و اشعار نموده  
 همراه صدیق گردانیده محافظت آنها را بنا حید بن جذیلمی مفوض ساخت ابوبکر پنج بدنه بخت هدی خاصه خود با خود  
 بر و از مسی ز و اعلیغه احرام بست روان شد جبرئیل علیه السلام بر حضرت نازل شد و گفت او اگر رسالت و پیغام کند الا  
 یکس که از تو باشد آنس مر علی مرتضی را که مآل شد و به طلبید و از کیفیت واقعه خبر دار گردانید و گفت برو از عقب ابوبکر  
 و اوایل سوره بقره را از وی بگیر و در موسم حج مردم بخوان و این چهار کلمه ای مردم رسان کی آنکه در نیاید در پشت کتفیک  
 مومن باشد در موسم آنکه بر حج خراین طواف خانه کعبه کند سوم آنکه بعد از امسال یک حج بگزارد چهارم آنکه کس از کافران  
 که محمد از خدا و رسول خدا داشته باشد و آن عهد موصل بود بر عهد خود ثابت باشد تا انقضای آن مدت و اگر عهد شد  
 باشد عهدا عهد موقت نبود و تا مدت چهار ماه در امان باشد و بعد از آن اگر مسلمان نشود مال خون و هر بود و تا در خانه  
 خود را که غضبانام داشت بجلی و او تا بران سوار شود و بخت تنهید اموند کورد از عقب ابوبکر روان شد و در راه در منزل  
 صنان را شرح بورد صدیق بر پیغمبر از علی رضی که امیر آمد و با مور گفت ما موسم و لیکن سوره را همین که حکم چنین است که من  
 بر مردم نخواهم خوانم این کلمات چهارگانه را امیر سالم ابوبکر رضی الحال ایات التسلیم علی کرد و چون بگم رسیدند و مناسک حج بجا آورد

وقایع امه کلثوم  
 ابوبکر صدیق در آن سال حج گزاران  
 رمضان علی ابی سید و جبرئیل

ایو کبر خطیبها یکدیگر را با هم حج مشرف است بخواند تعلیم مناسک حج نمود و با علی در گفتار بر تیره بود که رسالت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
قیام تمامی علی بن عباس است سوره را در مجمع بر مردم بخواند و کلمات از بعد مذکور را بر مردم رساند و در خیمه او جماع بر می آمد و در مجمع  
از بعد از برای آنجا میخواند و ابو بکر صدیق رضی الله عنه ابو هریره و جمعی دیگر را همراه علی در قضی کرد تا میراد برین امر امداد نمایند بعد از آنکه  
این منمات فارغ گشتند بصدقه مراجعت نمودند ابو بکر صدیق بنزد حضرت فاطمه گفت یا رسول الله چه صوت از زمین واقع شد که  
سوره را از زمین گرفتند و روایتی آنکه از راه بازگشت این سخن بعرض رسانید آن فر فرمود امی ابو بکر رضی الله عنه صوت از زمین واقع نشد که هیچ  
تصویر بحال تو را نیافته و تو صاحب منی در غار و صاحب منی خواهی بود در حالیکه بر لب حوض کوشا ایستاده باشم و لکن حج بر من آید  
و گفت ادا می آید هرگز نه الا تو یکبار از تو باشت با نیکت چنین کرده و درین حال بقول اکثر اهل سیر بیان عویمین الحارث عجمانی  
و میان و جودی خواهی نیست پس لعان واقع شد و در صحاح اخبار وارد شد که عویم عجمانی آمد بنزد عاصم بن عدان صاحب کربلا علیه السلام و می بود  
و گفت ای عاصم خبر ده مرا که اگر عودی بازن خودم و دیگر را به پیش بکش او را تا بازگشتنش یا چگونه کن برای امری از رسول صلی الله علیه  
و آله و سلم پس عاصم از حضرت پرسید و آن سر این نوع سوالها را کرده است و عیب میکرد و خوش نیامد و در این سوال چنانکه بر تمام  
بسیار شوار آمد و از مجلس حضرت بیرون رفت و با عویم ملاقات نموده گفت عویم چه خبر است این چه نیامده بود و آن سر در میان  
سوال کرده آمد و هیچ جواب نگفت عویم گفت بخدا سوگند که این سخن منی است و عاصم گفت که در میان ما یکدیگر خود از حضرت  
پرسیم و جواب شنویم آن سر بر من صلی الله علیه و آله و سلم در حضور مردم آن سوال کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم هیچ جوابش  
نداد و روایتی آنکه فرمود که اگر از حق و در راستا و در عا مشغول شدی از عویم آمد گفت یا رسول الله آنچه از تو می پرسم خود بیان  
میتا شده ام شکر کسی بی عمار با از و بر خویش یا تمام حضرت فرمود حق و در شان تو و صاحبی تو آید فرستاد یعنی آیت و آلت  
و چون آن آیت را خواند که هر که از آل انبیا و آل اطهار است که از حق و در راستا و در عا مشغول شدی از عویم آمد گفت یا رسول الله آنچه از تو می پرسم خود بیان  
و در آن روز و راه فرموده بود جمع پس از نماز دیگر و رسید رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه ایشانرا بصحبت بالعه فرمود  
و از عقاب او ندا تالی و نصیحت اخوت تحویل نمود هر یک از آن شوهر را بر منبر میکرد تا بکلمات او ان چنانچه فقها درین  
نیا در کتب فقهیه تفصیل نموده اند که در بعد از آن فرقت و در دست عویم و بنیها واقع شد پس بدین قصه لعان صحیح و غیر صحیح  
از کتب معتبره و سایرین طریق واقع شد و در ظاهر آن است که از قول آیت مذکور در عویم عجمانی روز و بعد از او بوده است  
و دیگر بصحبت پیوسته که سبب نزول آیت قصه طلال بن امیه واقعی بوده که در وجه خود را بهم با شکر یکسجا بود و بود و با  
در بعضی از روایات مسلم آمده در قصه طلال که آن اول لعان بود که در سلام واقع شد صحیح است بین حتی لکن جمع ممکن است  
بآن طریق که گویند اول عویم سائل نموده و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را فرموده باشد تا آیت نازل شد  
و بعد از آن اول لعان و بعد از آن لعان صحیح شد و در بیان عویم عجمانی روز و بعد از او بوده است  
باشد پس هر یک از قضیین باعتبار سبب نزول آیت مذکور در عویم عجمانی

# ذکر وقایع سال و هم از هجرت

درین سال خالد بن ولید را بجهت بنی الماریث بن کعب فرستاد و با او فرمود اول مکذوبت ایشان را دعوت باسلام کن  
 اگر قبول کنند در میان ایشان باش و تعلیم قرآن و سنت کن ایشان را و اگر قبول نکنند مجازیه و مقاتله نمای این خالد بر سر ایشان  
 رفت و بموجب فرموده عمل نمود پس مسلمان شدند و خالد در میان ایشان توقف نمود و قرآن حکام شرعی بر ایشان آموخت  
 آنگاه نامه بحضرت نوشت و کیفیت حال باز نمود آنسر در جواب مروی نوشت که ایشان را بشارت ده و بگویم که چه می آید از آن  
 طایفه تا خود بسیار چون جواب نامه بخالد رسید گروهی از آن مردم همراه گردانیده بدین مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درآمدند  
 و سلام کردند و گفتند استهدان الا الاله الا الله و آنک سول الله حضرت فرمود من خبر گو ای می آید هم برود حدایت خداوند و بر  
 خویش و سخن از آن قوم اگر کسی بن حسین نام داشت برایشان میگردانیده و اجازت مراجعت با وطن بلوفشان از  
 بعد از آن عمر دین خرم را با بجانب فرستاد برایشان امیر باشد و صدقات آن طایفه را جمع کند و بر بدینجا رفت و در آن قبایله  
 که رسول صلی الله علیه و آله و سلم ازین عالم نقل کرده و درین سال نیز از اول آن و خود بجزارت است آنحضرت آمدند از آنجا آمدی  
 بر جحتم طائی بود اعدای منقولات که گفتند بعد از آنکه با خواهر خویش مشورت نمودم در باب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و وی  
 مراد است کرد بلکه بلازمنت و می باید رفت توجه باستانه وی شدیم چون خبر وی در آمدیم پرسید که چه کسی گفت عدهی بن  
 حاتم بر جاست بجانب خود روان شدند من با او فرمودم در راه پیرزالی ضعیف نجیب پیش آمد و سخنی داشت بعضی کسانی  
 حضرت زانیک بجهت و در میان او باستانه سخن میگفت و حاجت و بر آبرو در من با خود گفتن هیچ بادشاهرا پیرزنی چنین  
 کند این با اخلاق پیغمبر است چون بچانه در آمد و سادو از او یکم که لبیف خرم را کرده بودند برداشت و بر آن من میداشت فرمود  
 بر این بنشین گفت منی بگفته تو این چنین مبالغه نمودم و هر آری او ساده بنشانند و خود بر زمین نشست با خود گفتن این امر آداب و خوبی  
 لوک نیست بلکه این صفات بر صفات انبیا و رسل است آنگاه با من بیان فرمود که تو چه مذمت آتی و چه کار میکنی و آن در مذمت  
 جایز نبود و پیغمبر رسل است بعد از آن گفت اعدای شاید که مانع تو از آمدن درین اسلام قلت مال کثرت احتیاج مسلمانان  
 باشد بخدا سوگن که زود باشد که مال در میان ایشان کثیر و شایع شود و بر تبه که به یکس نیابند که قبول آن کنند و شاید که مانع باشد  
 ترا از آمدن در دین کثرت اعدا و قلت اصحاب بن بخدا سوگن که اگر در انبیا بی خواهی دید که مسلمانان بسیار شوند و شوق  
 دین کم گردند بر تبه که از قادیسیه فی بیشتر خویش نشنید و تنها زیارت خانه آید و از هیچکس نترسد مگر از خداوند تم و شاید که مانع  
 باشد ترا از آمدن در دین آنکه می بینی که حکومت سلطنت در میان شما این است بخدا سوگن که زود باشد که لیستوی  
 که گوشکهای صفید از زمین بابل بدست اهل اسلام فتح شد بعد گوید بشرف اسلام مشرف شدیم و بعد از آن حضرت دو امر  
 از ما که با من گفته بود واقع شد و در یافتن فتح گوشکهای و رفتن از آن زمان از قادیسیه بچ خانه کعبه و آن مرد دیگر نیز بسته  
 واقع خواهد شد و در راهی از عدهی آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن من چای از طلا دید این آیت خواند که

وقتی که اسلام آمدی این عالم

آنکه در اخبار مجید و شریف آمده که از باب اول در آن وقت که نوبتی دیگر بازده هر دو قبیله طی آمدند پیشوا ایشان سید بن النبی بن  
 مسلمان بن نبی بنمان بود حضرت اسلام بر ایشان عرض کرد مسلمان گشتت زید گفت شکر و سپاس هر آن خداوندی که بوجود با جو  
 تو بار آتاشد و تقویت فرمود و دین ما را معصوم ساخت من ندانسته ام بهتر از اخلاقی که تو بان اخلاق میخوانی و تعجب میکنی از مشغول خود  
 و تبلیغ خود که سنگی را می پرستی بگویم که از ناگاه می کشد و در طلب آن و نگار میگردانیدیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود این حالت شمارا  
 زیاده خواهد شد و هر یک از ایشان را پنج اوقیه نقره داد و زید الخلیل ادا زده او قیه و نیم نقره انعام فرمود و بعضی از اهل ابله و طغی را بر سر  
 اقطاع با داد و نامه در آن باب نوشت و زید الخلیل از این خبر نام نهاد و اجازت مراجعت فرمود و در دینی آنکه گفت هر مردی از عرب  
 که نزد من تفضل یا که دزد و دهن آنچه گفته بودند یا فتنه که زید الخلیل را که ویران فرزند تریا فتنم از آنچه در شان او گفته بودند دیگر و در خوان آمدند  
 و ایشان را نفر بودند گفتند یا رسول الله این مرد تو آمده ایم در حالیکه ایمان بخدا تعالی و تصدیق بر رسالت تو داریم و راه درشت و نرم  
 پیروی ایمان ما را بسیار است تو دست بر ما خدا و رسول و بر است حضرت فرمود اما آنکه گفتی که راه نرم و درشت پیروی ایمان ما را  
 همین راه شتر شمارد و شتر شمارا حقه مقرر است و اما آنکه گفتی بزیر است تو آمده ایم بدانید که هر که زیارت من بپوشد بزرگ زقیامت  
 و جوار من خواهد بود پس فرایض و احکام دین از حضرت برآید و گفتند و ایشان را امر کرد بپوشد و آگاه است و نیکی با همسایه دار نظر  
 نمی کرد و فرمود آن الظلم ظلمات یوم القیمه چاه مظلم گشت ظلم ظالمان به این چنین گفتی رحله ظالمان به انگار ایشان را جوایز  
 انعام فرمود و حضرت مراجعت داد و دیگر فرمود با زمین از بی هیچ بازده هر دو آمدند و سر آری نسبت الحارث نزول کردند حضرت با جمعه  
 از اصحاب تفریح ایشان رفت زمانی نیک با ایشان حاد شده نمود از زاده که همراه داشتن مقدار سی بیرون آوردند و بر زمین نشین  
 آنشر کشیدند و گفت یا رسول الله دست به یک بین طواغیت سان تناول فرمای فرمود من وزه دارم و یاد از اهر که در آن زمان  
 بخوردند و گفت که آنجا عت بر آنچه میبری که در غلبه و از و سلم تحفه آورده بودند از آن جمله ایسی بود که از امر اول میگفتند آنحضرت  
 فرمود تا شخصی بران سوار شد و رفتارش را از آن خطه نمود از آن بشگفت آمد و گفت مرا گمان بود که این سپ کشنده گام تیز تنگ  
 بودی از آن قوم گفت این سپ بجز است یعنی وسیع بلری تیز رفتار است لیکن کوفتی یافته و خالی از مضمی نیست پس فرمود  
 تا با صلاح آن مشغول گشتی و آن قدر مدینه توقف نمودند تا آن سپ بحال صلاح باز آمد حضرت خواست تا آنرا با سپان دیگر  
 مسابقت فرماید آنکس که آنرا بر مید آورد بود و گفت اجازت فرمائید بران سوار شوم فرمود چنین کن سوار شد و در میدان نشست  
 براند آن سپان ش حضرت فرمود با الهه الابجر او در عوض آن صاحب سپا انعامی نیکو فرمود و دیگر از جایزه داد و بنازل خویش  
 باز گشتند و دیگر در غلبه و نقره آمدند و در موضع بقیع غرق منزل ساختند و جوانی را که خرد تر از همه بود بر کما فطنت بار بار منزل  
 گذاشتند و خود نیز حضرت آمدند و سلام کردند و اقرار با سلام نمودند آنشر بر فرمود تا برای ایشان نامه نوشتند و شرایع و احکام  
 اسلام را در آنجا بسین ساختند آنگاه پرسید که در منزل خود کسی گذاشته آید گفت آری شخصی که بسال خورد تراز همه است فرمودی  
 بخوبی رفت و زده آمد و بعد یک گام از شمار داد و دیدی باز قوم گفت یا رسول هیچ کدام ما را عیب نیست الا هر فرمود آن جوان عیب ترا

توفیق خوان

توفیق امین

توفیق عالم

باز دست آورد و در آنجا خود مضبوط ساخت پس کتاب را مجلس آنحضرت بیرون کردند و بمنزل خود رفتند و از آن جوان جوانی  
 پرسید گفت خوب است بودم که نگاه فرمادیدم و بعد از آن خوابم از عقبم و فرستم دیدم که در منگای درون رفت و بعد از آن  
 پنهان ساخت رفتم و از بیرون آوردم گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از این مو خوب بود و بار صدق در سالت و گواهی میدهم  
 بآنست حضرت با رگشت و کیفیت حال بعضی رسانیدند و آن جوان آمد و ایمان آورد و گویند رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 ابی بن کعب را فرمود تا آنجا که اگر در آن مدت در مینه بود و تعلیم قرآن کرد دیگر جریر بن عبد الله بن جلی از قبیل خزیمه با صد و پنجاه  
 مرد آمدند و پیش از آنکه ایشان بیایند از اصحاب فرمود طالع خواهد شد از این او بر شما هر یک بر روی او اثر رسول  
 بود پس جریر بن عبد الله با قوم خویش بیامند و مسلمان شدند و بیعت نمودند از جریر هر رویت گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 دست خود را بسط فرمود و گفت مباحث میکنی با من بر آن گواهی میدهم بعد از آن بیعت خداوند در سالت من و نماز را بر آداری  
 و زکوة مال بدی در روزه ماه رمضان بداری و نیکو خواهی بود مسلمان باشی و فرمانبرداری عالی بجا آوری و اگر چه بدی بدی بود جریر گوید  
 بین جمله مباحث نمودم و حضرت تلقین کرد و هر که بگوئی ما را میگوید استقامت داشته باشم گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حال  
 قبایلی که در نواحی دیار جریر بود از وی پرسید گفت یا رسول الله حق تعالی دین اسلام در میان ایشان ظاهر گردانیده و در مساجد  
 و ساعات با قامت اذان و صلوة قیام می نمایند و بتجارتها منهدم گشته فرمود بتجارتها ذوا الخلقه را حل چیست جریر گفت آن بر حال خود  
 و انهدام نیافت حضرت فرمود اگر خیر خاطر ما از ذوا الخلقه فارغ نموی سازی گفت یا رسول الله همیشه از روی من این بود این کار  
 از دست من بر آید و دیگری غیر من بهر آن نکتند فرمود برو و آنرا خراب کن گفت یا رسول الله از اینجا ذوا الخلقه راه دور است اگر بیشتر  
 سوار میشوم در می رسم و مرا حالتی است که بر سب سوار نمی توانم شد و بر سب که سوار می میکنم مرا می اندازد جریر گوید پس آن فرستاد  
 مبارک خود را بر سینه من نهی و چنانچه اثر انگشتان مبارک بر او رسیدم خود دیدم و فرمود اللهم تقیة واجتنبه با دین با پسین و تمام از نزد او بگریز  
 و بر ابراستی فرستاد که بر سب من بگردد و آنرا از مردم در میان من چنان بخورد که گویا گوشتی است که حق تعالی بجا آورده  
 بر جان من و آنکه هر بیرون فرستاد که فرستاد با شارسیدم و آن بتجارتها منهدم گشته است و آن در آن روزم و خبر آنحضرت فرستاد  
 را وی گوید که بوصول آن خبر شدادمان شد و بر شیل جریر در آنجا که در دور و ایستای آنکه سوار بجا آورد و گویند اهل ذمی اخلطه بمانده  
 و حرق آن بتجارتها مسلمان شدند و در خزینه آن اقله و استه و بوی خوش بسیار یافتند و همه آنها را بگردن آوردند و درین سال میان  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میان اصحاب آنحضرت اتفاق شد اهل سیر هم در آنجا آمدند و در آنکه حضرت کتوبی بصلای بخوانند  
 و ایشان را با اسلام دعوت نمود آنجا دعوت بعد از مشورت در آن باب چهار روز که اهل آن قوم خود اختیار کرده بگردن فرستادند  
 احوال آن صلی الله علیه و آله و سلم تحقیق کنند و خبر ایشان رسانند و مقدور بود هر روزی از نبی گفته بود و بعد از آن  
 لقب هر دو دیگر هم نام سید لقب که اول امیر خداوند است و صاحب مشورت است این همان ثانی صاحب مال و جود است ایشان بود هر  
 دیگر از جمیع احوال ایشان علم کرد و نوشتند و صاحب است از آن طایفه بود مشورت است که چون بگردن فرستادند با او از خود

کردند و حکما بر شیعین از برود و حیره پوشیدند و دامنهای در زمین کشیدند و انگشترهای طلا در انگشت کرده و سجده نمودند و  
 سلام کردند و حضرت جواب سلام آن گروه باز داد و اعراض فرمود ایشان رو بجنب مشرق بایستادند و نماز گزاران مشغول  
 شدند آن سر با صاحب فرمود بکنار ایشان تا به نوحه که خوانند نماز گزارند چون نماز خویش تمام کردند نماز بنزد رسول صلی الله  
 علیه و آله و سلم آمدند و هر چند سخن کردند جواب نشنیدند از مسیرون فتنه و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف صحابی  
 آنها با سبب موفقی که با ایشان داشتند پیدا کردند و گفتند پیغمبر شما کسوتی با نوشت و ما را دعوت نمود و منزه او است  
 و سلام کردیم جواب نشنیدیم و هر چند سخن کردیم از وی جز سکوت چیزی ندیدیم اکنون راستما دین باب چیست باز کردیم  
 خود یا توقف کنیم نقلست که آنجا عثمان بن عفان و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و عبد الرحمن بن عوف و عثمان بن  
 عثمان بن عبد الرحمن با علی گفتند ابو الحسن را آوردند و هر چه گفتند راستما کسوتی با نوشت و ما را دعوت نمود و منزه او است  
 از خود و رفتند و جاها سفر بردی جاها بهم برسانان پوشیده مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن وقت موعود بود و علی  
 عمل نموده بنزد حضرت فتنه و سلام کردند جواب سلام ایشان باز داد و فرمود بان خدا یکبار راستی بعث فرموده که این جماعت  
 نوبت اولی که مجلس من را آمدند شیطان با ایشان بود و چون از آن کلمه نپوشیدند آن سر را ایشان با سلام دعوت نمود و باز کرد  
 و عبادان فرمودند و حکایات پریشان و محال در بیان نمودند سخن ایشان آن تخریب که با حضرت گفتند چه میگوی و عثمان  
 عیسی فرمودند جواب شما میگویم که است کتیب در برین بریده تا جواب این سوال بشنویید روز دیگر متقا آیت فرستاد که این مشکل  
 عیسی خداوند گشت روزی با خلق من شراب شکر قالی که آن کسوتی است از خلق من شراب قالی که آن کسوتی است از خلق من شراب قالی که آن کسوتی است  
 بنیز من بعد ما خاک من کسوتی است از خلق من شراب قالی که آن کسوتی است از خلق من شراب قالی که آن کسوتی است از خلق من شراب قالی که آن کسوتی است  
 لعنة الله علی الخمرین و سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا طلب و آیات منزل را بر ایشان خواند بمقتضای آیت  
 قرار نمودند و بر اعتقاد خویش مهر نمودند حضرت فرمود چون باور کنید ای بیایید تا با یکدیگر مبارک کنید یعنی دعا کنیم در نشان یکدیگر  
 و گویم لعنت خدا بر دروغگویان با و گفتند ما را مهلت ده تا برویم و درین باب تا علی کنیم و خود ایامیم رفتند و در غیبت  
 با عاقبت که رئیس صاحب مشورت ایشان بود گفتند که تو درین باب چیست غالب گفت گروه نصاری بخدا سوگند که تا این  
 میدانید که پیغمبر مسل است و در باب صاحب شیعین علی دلیل ظاهر آورده مبارک با و کنید و الله که هیچ قومی با هیچ پیغمبری  
 مبارک نکردند که بعد از آن زیسته باشد و اگر با وی مبارک نماید البته پاک خواهد گشت چون قامت برین خود دست مبارک  
 هیچ بر آن نیست که با وی مبارک کنید و جز قبول نمایند و بسیار خویش باز گردید و دیگر صباح بنزد رسول صلی الله  
 علیه و آله و سلم آمدند و حال آنکه حضرت از حجره شریف بیرون آمده بود حسین بن علی در زیر بغل دست حسن بدست خویش گرفته و  
 هر راضی الله عنها و علی مرتضی رضاز عقب آن سر بودند با ایشان میفرمود چون من دعایم شما امین گوید گردوندان  
 بخوان چون آن بهترین را بدان حال بند و حدیث دعا و امین شنیدند ترسیدند ابوالحارث که خبر داشتند ایشان را نیست

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب



میفرستی و حال آنکه من جو انتم و علم قضایا نیکو نیاید انتم حضرت دست مبارک ابریدید من نهاده و فرمود اللهم ثبت لسانه و قلبه و فرستاد  
آنکه فرمود زود باشد که الله تعالی بکمال هدایت بخشد و زبان ترا با است ثابت گرداند و فرمود که علی بن ابی طالب نیز تواند آید و دست  
و خوبی کن در میان ایشان حکم کن تا زمانیکه سخن آن خصوص دیگر بشنوی که این طریق سزاوار تر است با آنکه بر تو روشن شود که حکم چیست  
علی را گوید که دیگر هرگز هیچ قضیه را شک واقع نشد الا جریمه در علم قضایا چنان با سرگشت که زبان عمر میان محمدی در صفت او  
فرمود که قضایا که علی بن ابی طالب و بصیرت پیوسته که حضرت خالد بن ولید را برین فرستاده بود بعد از آن علی رضی الله عنه و فرستاد و بر او علی را  
برای آن فرستاد و آن حسن غنایمی که خالد میل کرده باشد بستند از بریده مرویت که گفت من در آن لشکر بودم و علی رضی الله عنه  
سید شتم چون حسن جدا شد بسیار در آن میان بود علی رضی الله عنه که از بهترین کنیزکان سی بود اختیار نمود و با او  
صحبت داشت و صباح غسل کرد و اثر انگشتش بر روی سر و ظاهر بود با حال گفت می بینی این مرد را یعنی علی رضی الله عنه میگردد و گفت  
ای ابو اسمن بن حصیث گفت نمی بینی آن جاریه از سی که در خدمت واقع شده بود بعد از آن در شمال محراب واقع شد بعد از آن  
آن علی باشد با زودی که در دست بریده گوید چون بنزد حضرت آمدیم این قصه ابرو عرض کردم فرمود ابریدید و مگر علی رضی الله عنه داشتی گفت  
آری فرمود و بر او دشمن بدان و اگر با وی بودی در وقتی وی افزای که نصیب از حسن پیش ازین کنیز بود و در وقتی  
از بریده آنکه گفت تاگ خسار من بر او فرخت و فرمود در شان علی بگمان بد مبرکه ادا من من از و یکم او ولی شهادت بعد از من هر کس که  
من را او یکم علی ولی اوست بریده گوید بعد از آن میان یا لان محکم نبود که دست ترا باشد بن از علی بن ابیطالب از برای عزت  
مرویت که گفت من در آن لشکر بودم چون نزد کبیل بن سیدیم بیرون آمد علی رضی الله عنه نماز گزار و نگاه صفت لشکر خویش  
بسیار است در میدان آمد و کتاب سول صلی الله علیه و آله و سلم را نشان خواند و ایشان را با سلام دعوت نمود قبیلها بعد از آن  
از اهل یمن یکی بر مسلمان شدند علی بن ابی طالب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشت از سلام آن قبیلها آنسر در اعلام کرد و او سی  
گوید چون حضرت بر خنوم کتوب علی در قوف یافت خوشوقت شد و عجمه شکر می کرد و نگاه سر برداشت و گفت السلام علی  
اهل آن و بصیرت سید از ابو سعید خدری رضی الله عنه که گفت علی بن ابیطالب که مانشد و جبهه زمین آید که طلا از خاک معدن خالص  
نساخته بود بنزد حضرت فرستاد آنسر در میان چهار کس است فرمود عینیه بن حصیث فزاسی اقرع بن حابس بنید الخلیل بن مسهل  
طانی و علقم بن علقم عاصری هر دو از صحاب سول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ما حق و اولی بودیم باین بر از این جماعت آیت  
سخن بسبب شریف نبوی سید و روایتی آنکه مروی بر خاست که حضرت آن که سر فرود فرستد و هر دو متخوان و پیش بر آمدند  
و پیشانی بلند و خیره نبوده و سر تراشیده و داشت از آن بی نشیده و دامن بر میان زدند و گفت یا رسول الله بهترین از خدی یعنی  
رعایت عدالت برین شمرت کردی فرمود ای بر تو آیا ای شمرت بر تو در زمین هر چه برین از خدا است تا ابو سعید خدری که دید چون  
از مجلس برخاست بیرون رفت خالد بن ولید گفت یا رسول الله ویر کردن بنام فرمودنی شاید که نماز گزار باشد تا آنکه گفت  
بسیار نماز گزاران باشند که زبان گویند چیز بر کرده دل ایشان نباشد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من با او شمرت آنکه

و در این حدیث



این خبر گفت که بعد از آنکه جبرئیل نازل شد و خبر رسانید که ای پیامبر ما را بشارت میدهند و ما را بشارت میدهند  
 صدیق را پس می شود که بگوید و در آن باب نیز احباب متفکر و دیگر احرام حکیم فرمودند که این پیام می دهد و بر اصرار خود  
 باقی و تبلیغ می گوید آسمان و زمین را بگوید که ای بکر در مدینه بعضی حضرت را رسانید که از آنجا یعنی مشرفی که زاد و طعم  
 را بر آن بار میکنند و در مدینه می خوانند که از آن نیز یار رسول شد بر آن شهر بار بار حضرت آن تمام قبول کرد و فرموده آرد و سبب  
 بخت زواده ترتیب نمود و بر آن شهر را بگرداند و بگوید که فرود آمد خود را بر آن سواری کرد و بیرون آمدن از شهر با غلام خود آمد و  
 را بخوابانید و بخواب رفت چون بیدار شد شتر را ندید و ندانید که در آنجا خود را سپید کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم منزل  
 فرود آمد و وقت نماز پیشین بود که غلام آن موضع رسید ابو بکر گفت ای صاحب است گفت از من گشته ابو بکر گفت و آید  
 اگر من تنها بودم بر آن سان بود و لیکن رسول خدا او را با من بود و زانو بر آن شتر بود و در آنجا ابو بکر برخواست غلام خود  
 تا در بیخ گوشت یک شتر را محافظت نمی توانی کرد و حضرت هم می فرمود و میگفت نمی بینید این محرم را که چه میکند و گویند آن شتر از بی  
 اسلام شتر است که زاده رسول صلی الله علیه و آله و سلم شد و وحی از چنگال خردا قدرت در روغن بر حضرت آوردند فرمود ابو بکر  
 بیا که این شتر را ای ما نماندای طیب ستاده و در غلام با تو می رود و زخمی نمود آن شتر فرمود ای ابو بکر بر خود آسان گیر که امر درست غلام  
 و در دست ای چکه ام نیست و برادران هیچ گناهی نمی بیند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را با خود فرود آورد ای صاحب که در  
 دست خود بود که با آن حضرت چیزی خوردانان طعام تناول کرد و چندانکه پیش از آنکه غلام است که صفوان بن مویز سلمی که بر ساق شتر رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم بود رسید و زاده ابو بکر را برد و خیمه آن شتر را بپایید و ابو بکر گفت ببینید که هیچ چیز از متاع شما گشته که برین  
 شتر بود ابو بکر برخواست و شخص نمود و گفت هیچ چیز گشته الا وحی که از آن آب می آید شبیهیم غلام گفت آن قح ما من است صدیق  
 فرمود خداوند تعالی امانت ترا داد که در گویند برین محل سعد بن عباد و قیس پس می شتر که زواده ایشان بر آن بار بود و شتر رسول صلی  
 الله علیه و آله و سلم آوردند و سعد گفت یا رسول الله چنین شنیدیم که زاده تو گشته این را آورد و ایم بعضی آن را قبول آن  
 بر امانت نمی حضرت فرمود زاده ما را خدا بشارت رسانید شما را زاده نو و باز برید خدا بشارت ما را برکت نهاد ای ابو بکر ثابت است  
 سعادت پس نیست تر آن همان آری ما که نمودار از آن مان باز که درین مدینه نزول کرد ایم سعد گفت یا رسول الله مننت  
 خدا و رسول بر است بسیار رسول الله آنچه از اموال ما تو میگیری زواده و ستر است از آنچه نزد ما می ماند حضرت فرمود دست گفتمی  
 بشارت با تو تر الفلاح فی روزی بدرستی که اخلاق بید قدرت خداوند تعالی است هر که از آن خلقی از آن خلق بوی هدایت  
 بر آن خلق موفق میسازد و تحقیق که صفت نیکوان بتو از زانی داشته یعنی کرم و عروت سعد گفت شکو سپاس همان خدا را که این  
 بر این زانی داشته ثابت بن قیس گفت یا رسول الله قبیده رسد در جاهلیت از جمله پیشوایان جوانمردان با بودند فرمود  
 معاون که معاونان مذمت و الفضا خیار هم فی الجاهلیه خیار هم فی الاسلام انداخته و در راه در منزل از منازل حجامت فرمود  
 و در منزل بوایودان صعوب بن جهمه مقداری از گوشت گور خرید کرده بود بهم هدیه برآوردی آورد قبول نکرد و کول شد

و این است





و اماست که وی آنچه شرط را شاد و بصیرت بودی آورده پس نگشت سبابه خود را بجانب آسمان برداشت و بسوزدین فرمود و او گوشت  
 الله شهید الله شهید الله شهید و فرمود ای گروه مسلمانان بدانید که سینه چیر سینه را از کینه پاک گردانید کی خلاص عمل گیرید سینه چیر را  
 مسلمانان که در روز جماعت مسلمین در حالیکه در عرفه استاده بود او افضل بنی است و الله را در عید الشکر بن عباس رضی الله  
 عندهم شکر بر بی و فرستاد و قبح را بست و شیر سینه را چنانچه فرمود و دیدند و استنم که بر روز نیست و چون خطبه مذکوره  
 را تمام کرد و بلال فرمود تا بانگ نماز گفت اقامت نمود پس نماز پیشین گزارا و بلال اقامت نمود و نماز دیگر را بجمع تقدیم یک  
 اذان و اقامت گزارا و بعد از آن بیشتر سوار شد و مانند آنجا بموقف آمد و در وقت ایستاد و بعد از آن مشغول شد و در تمام آنجا  
 نمود و بیوت پیوسته که حضرت فرمود بهترین عباد عازر و زعفران است و بهترین از من پیش از من گفته اند این است که  
 لا اله الا الله وحده لا شریک له الملك له الحمد وهو على کل شیء قیوم و در فضل روز عرفه فرمود هیچ روز نیست که خداوند  
 در آن روز بندگان از آتش دوزخ زیاد از روز عرفه آزاد کند بدرستی که رحمت لطف و نزدیک میشود با اهل عرفات در روز عرفه  
 و عیالات میدنایند و تعالی با ایشان بر لاکه بر میگردد و مقصود و مراد این جماعت همیشه یعنی هر چه میخواهند با ایشان روزانی و هم و هر چه  
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ایشان هر چه روز خود را صغیر تر و خوار تر و حقیر تر و خشناک تر از روز عرفه ندیده و نیست  
 از حال او را که از به انگیزی میدنزل رحمت حق را بر بندگان در گذشتن و از گناهان بزرگ ایشان مگر در روز بدر که در بزرگ  
 که پیش میبیند صفت ملائکه می آید و صفت ایشان را می آید است بر جنگ اکتاف قریش در آن روز مردی از مسلمانان که احرام حج بسته بود  
 از راه خود میبویست و بقیه را و بجز و فرمود تا ویرا در همان جا احرام کفن کردند و نمی کرد از سه تعالی بوی خوش و حنوط در کفن از  
 پوشانیدن سر و فرمود که در ای قیامت حقیقتی ویرا المذکیان شود و مواز قبر نبوت خواهد فرمود و از عرصات بدین سینه  
 به پشت در خواهد آمد و در آنجا از حضرت طلب تعلیم مناسک حج کرد ویرا تعلیم نمود و فرستاد بگردم که هر قومی در موقعی که  
 در ایام سابق داشته آید توقف نماید و درین روز این است که ایوم الکلت لکم و نیکم و اتممت علیکم حجکم و صیبت لکم  
 الا سلام وینا نازل شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از زمین آن فواج استمال به احوال استقام نمود که قبیل شمر  
 افتاد امر تا نقصه و توقع زوال اذ قبیل تم و چندان در عرفه ایستاد که آفتاب فرو رفت آنگاه اسامه بن زید را درین خود ساخت  
 و چهار تا قرآن چنان کشید به پشت که سر تا قدم نزدیک بود که گوشه رحل رسد و چون بسرا با امیر سید و چهار شتر را میگذاشت تا بر  
 بلند سی باسانی بر آید و در راه شعی بد سید که از طرف راه بسیار داشت فرود آمد و نقص و ضو کرد و وضوی خفیف بساخت اسامه  
 را گفت محل نماز گزاردن پیشتر است سوار شد و بجز و لغه آمد نماز شام و غنم ابکی اذان و اقامت بجمع تاخیر گزارا و شب  
 شب در عرفه بیوت نمود تا طلوع صبح پس نماز صبح در اول وقت بغسل گزارا و بعد از آن امر آمد و در وقت بقیه ایستاد و بعد از  
 مشغول شد و بکبر و تلبیل و توحید بی آورد و چندان توقف کرد که نیک و شن شد عباس بن علی رضی الله عندهما که رسول صلی الله  
 علیه و آله و سلم در آخر روز عرفه و شب عید از برای امت خویش نماز گزارا و از حق تعالی امرزش نمود و خطاب کرد که گناهان ایشان را

امر زیدم الامتظالم بعدتیکردا وظلوم انظالم خواهد ستانید رسول صلی الله علیه و آله و سلم بخدا نالید و گفت بار خدایا اگر خواهی  
 چندین مظلومها از بهشت بدو عوض مظلوم ظالم که مظلوم ارضی شود و ظالم ارباب فرزی بجز چند شب ماونداری کرد اجابت نشد  
 چون صبح طلوع کرد باز بدعا مشغول شد و الحاح نمود و جبرئیل آمد و خبر اجابت رسانید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خود شوق  
 شد و بعضی فرموده بود که عمر رضی الله عنهما ما از تو بدگفتی پدر ما فدای تو باد این سائست است که هرگز درین سائست بجز پیغمبر بود  
 چه چیز ترا ننجنده آورد که دندان نورانی ترا خدا تعالی خندان اراد فرمودید و بدستیکه دشمن خدای ابلهین چون است که حق تعالی دعا را در  
 شان مرت قبول نمود گناهان است هم ارباب فرزند خاک فرق بر او بار خود پاشید و دعا بویل شور نمود که آن حج و عمره و تمام آرداری ممنوع  
 مرفشان نور و سنگ عود کند هر کسی بر خلقت خود می تنه سنگ خلیفه خود بجای می آورد و در طرفه خود بر یک ستره  
 کار خود را میگذارد و هر کس آب نگران و صفت بهر نفسی حسن حساسته میورد بروی آب سبب صافی میورد بی اضطراب  
 مصطفی می شود شکان نیم شب در آن می خوابد و در آن کیست بول لبندان سیخا مرده زنده میکند و آن جوید از چشم سبب میکند  
 در شب متابع را بر سماک از سنگان و عود ایشان بر آب باقیست که پیش از طلوع آفتاب از مشعر الحرام روان گشت  
 و فضل بن عباس رضی الله عنهما را دیدند خود گروانید و غسل کرد و کی بغایت جمیل بود و در غسل زنی از قید خشم برسد و پیر را  
 و حج نمی تواند رفت اگر از غسل حج بگذارد باید باشد فرموداری و غسل بجانب آن نگاه میکرد و آن در بدست مبارک خویش  
 روی او را بجانب زلف میکرد و ایند بجا نشد و چون بطن می رسید شتر خود را مقدار که تیراندانها بطریق وسطی که بجز کبیری بر او  
 میروند پیش گرفت تا بجز رسید که نزد شتر است نسبت می جمار قیام نمود لشکرینه که جبار شد بن عباس بر اسی و چیده بود  
 آنده حصی اخذت هفت سنگ بندخت و با هر سنگ کبیری باگفت تعلیم قطع فرمود و درین زمان بلال اسامه ملازم حضرت بودند  
 یکی ازین وزام ناقه کوب را گرفته و دیگری بجامه خویش آنرا سدا سایه کرده بود و درین روز در منا خطبه خواند و تکیه کرد بر اموال  
 و اعراض را که در خطبه روز مقرر ساخته بود درین خطبه با بیع و جمی کرد ساختن امر فرمود که سخن بادشاه استنویید و فراموشی  
 وی بجا آید ادام که بکتاب نشد خواند و فرمود که ما سگ حج را از من نیکو فرمایید که بعد از اسماعیل حج گذارم و مردم را از ترویج  
 و حال کیفیت آن و شکل شمائل و انداز و اخبار فرمود و درین خطبه فرمود که زمان بهیست خود باز گشت لطف الهی که در روز خلق  
 آسمان زمین بود سالی دو از و ماه از انچه چهار ماه حرام که سه ماه منوانی و القعد و ذوالحجه و محرم و یکماه دیگر منفر و آن جب  
 مضرت که میان سما و شعبا است فرمود که زود باشد که شما بر پروردگار خود رسید و خواهد رسید شمار از اسماعیل شما باید که باز کردید  
 بعد از من بجال گمراهی که با یکدیگر مقاتله کنید و بعضی از شما گرون بعضی بنزد فرموده اهل بهشت گفتند آری فرموده خدایا گواه باش  
 که برساند آنکس که حاضرست بغایب ازین مجلس که بسیار است باشد که سخن باور رسانند و او نگه دارند و تاباش از شنونده نگاه  
 بمنظر آمدن قربان کن شتر که حضرت با خود همراه آورده بود و آنچه علی از زمین انده بود مجموع عهد بود از انچه شخصت شتر را بدست  
 مبارک خویش نخر فرمود و بعد وسا که هر خود وی و هفت دیگر با علی فرمود تا بکن در سر مبارک خویش را از شتر نخر فرمود و دست









خویش خال بن ابولید را با قریب بیست هزار کس مسیلمه فرستاد و سی چهل هزار مرد جنگی داشت مقاله عظیمه بن ابی لطفین واقع شد  
چنانکه ده هزار کس از لشکر مسیلمه و هزار کس از لشکر خال بن لطفین که بر مسلمانان فتاد این بود و لشکر مسیلمه بنحیمه خال در آمد و آنرا  
بمقتضی الاسلام ایلوا و الایلی بواسطه جلادت و دلاوری ثابت بن قیس بن شماس فرزند بن الخطاب برادر امیر المومنین عمر و برادر بن مالک  
برادر امیر کفار فرار نمودند و مسیلمه با جماعتی بگریخت پناه بجذیه برد و گروهی از اهل اسلام در عقب و گرفتند و وحشی قاتل حمزه و میسرین  
آن گروه بود و حربه مسیلمه انداخت در آن حالت مردی از انصاری شمشیری نیز بر روی زد و وی را زخم کشید گشت از وحشی منسوبست  
که آن انصاری گفت بنگ علم انما قتله و روایتی آنکه وحشی میگفت در حین کفر بهترین مردم یعنی حمزه را کشته و در هنگام اسلام  
بدترین مردم یعنی مسیلمه را کشت و گویند زنی از قوم مسیلمه گفت ای امیر المومنین قتله العبد الاسود آورده اند که بعد از آنکه خال را آن  
فتح دست او گروهی از منی حنیفه را نیز دایم بود و صدیق فرستاد خلیفه رسول الله انان گروه رسید که مسیلمه هیچ کلامی بر شهادت خوانند  
گفتند میگفت یا مفسد یعنی زنی آن که گفتین لا الشراب لشرین ولا الما تکدرین ولا اللطین تفارقین ولا الاضویه تمنعین ان نصف  
الارض و غیر این نصف کن نیزش قوم یعنی نمون و گویند بوی نزد او اول سوره و الاذاریات بخوانند و مقابل آن این کلمات بر هم یافت  
والتاورات زر عاها الحاصرات حصر قاله ارباب فحماها الطاحنات طیها فانما جزات خیرا فان اردات ثروا فالانما است لقمها االه و سمننا و لقمه  
فقطه شمه علی اهل ابوی و ما سئلوا الی المد را بوی که این کلمات تعجب ده گفت و آستار این انواع کلام بازی داده و گمراه گردانید  
بود و اما سلاج و بونی اغلب عوی نبوت کرد و عوی بوی که ویدند و زمان مکان عوی بوی مسیلمه نزدیکت و مسیلمه ترسید که اگر عرض سجاج  
نخاید جماعتی با و اتفاق کرده بر و غالبین که سبب نزد فرستاد با هدیه و بر خطبه نمود و آن خطبه را قبول نموده بجانب مسیلمه آمد و بنیها  
عقد مناکحه واقع شد و هر دو بر اقطاع نماز خفتن و صبح کرد آورده اند که سجاج بعد از مسیلمه مانند زمان حکومت معاویه نگاه مسلمان  
و مقبول الاسلام شد و اما اسوار و اذوالنهار نیز میگفتند بخانه بجزیره بیکه خاری بر رو خودی انداخت و بعضی گفته اند و انهار نام  
شیطان است بعضی از اهل سیر کلمه فوالنهار را صحیف کرده کار حمله خوانند و وجه تسمیه چنین گفته اند که میگفت شخصی که برین  
ظاهر میشود بر حمار را کب است و گویند که این بود بغایت شجر و آمو عجیب از وی ظاهر میشود و دلها را سخن خویش بایل میساخت  
و هر ویست که ویراد و شیطان بود یکی را شیخ و دیگری را شیخ میگفتند و ایشان بر انما موریکه در میان مردم حادث میشد اخبار  
یکدیگر میدادان که عامل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر صنعا میمن بود و قات یافت سورا از ان امر اعلام نمودند بهوق خویش خروج  
کرد و بابل صنعا غالب مدوان مملکت در حیطه تصرف خویش آورد و هر زمانه را که زوجه باذان بود بخواست فروه بن مسیک  
که عامل رسول بود بر قبیله مراد مکتوبی بحضرت نوشت و کیفیت اقرار اعلام نمود و معاذ بن جبل که در نواحی میمن بود بگریخت  
و بر ابوموسی اشعری که در مارب بود و در نزد او واقع اسو خبر دار گردانید و اتفاق یکدیگر خود را بحضرت موت انداختند و چون این  
خبر بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید با جماعت نامه نوشت که اتفاق نمایند و هر طریق که توانی شتر سورا واقع کنی بموجب  
فرموده در یک محل جمع شدند و پیغام فرستادند بنزد هر زمانه که این مرد پدید و شوهر ترا کشته باوسی چگونه زندگانی میکنی و با او در صبه

تفصیل

در کتب اربعه کما فی

مقامی گفت و دشمن ترین خلق خداست بمن با فیروز و یمنی که پس عمر مزبانه بود و شخص گیر داد و پیر نام و غیره و عده کرد که شما شب زویوار خانه نقب نیند و در آید و وقتی که در خواب باشد ویرا بقتل آرید که من باشم متفق ام و چون شب موعود در آمد مزبانه ویرا خمر صرف با نوا داد تا بحجابستی فرورفت و برد سفانه و هزار مرد پس میباشند فیروز با جمعی از یویوار نقب زدند و درآمدند و سراسر از تن جدا کردند و در آن حالت از زمان سخت ترین آواز گاو از وی برآمد حارسان شنیدند و پیش رویدند که آیا چه حال دست اده مزبانه با استقبال ایشان از خانه بیرون آمد و گفت خاموش باشید که وحی بر سر شما آمده و چون صبح صادق طلوع کرد و من از آن حال توفیق حاصل کرده چون با اذان قیام نمود بعد از شهادت محمد رسول الله گفت من غیره که کتاب عمال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خیر است حضرت فرستادند و بعد از وفات آن سر خیر رسیدند تا ما پیش از وفات یک شبانه روز حضرت را کیفیت واقعه جوی معلوم شده بود و باران اعلام کرد و فرمود شب سوگشته شد هر مبارک از این مبارک ویرا بقتل آورد پس بدند که نام و چسبیت فرمود فیروز و زور و ایتی آنکه عمال رسول صلی الله علیه و آله و سلم لشکری جمع کردند و بعد از وفات آنحضرت از ابو بکر صدیق رضی الله عنه و طلوع نمود و حکم بن ابی جهل ابان فوجی از اهل اسلام بعد ایشان فرستاد و پیش از آنکه عمل ایشان سدیاد بن لبید که یکی از عمال یمن بود بر سر او شجون برد و چون کس از خطای لشکر ویرا بقتل آورد و درین فرصت مکرر رسید و وزیر و حسن خیر هم رسیدند و چون صبح شد مقاله شدیده کردند و هر نسبت بر مشرکان افتاد و فیروز از سو را بگشت و جمع از می زبان اهل سر صبح و شرح این وایت کرده اند که قتل وی در زمان خلافت صدیق بوده فاما اکثر محدثان اهل سیر بر آنند که سابقا گذشت و الله اعلم و اما طلوع و قبیله بنی اسد نظر کرد و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اعوجی است و او و عینیه بن حصن فزاری با قبیله فزاره که تر گشته انگار ز کوه کردند و بوی بگردیدند و طلوع دعوی میکرد که جبرئیل بن آمد و وحی می آرد و سجو در از نماز بر انداخت و اول چیزی که از او واقع شد که سبب گمراهی مردم گشت این بود که یک زن با قوم خویش در سفری بود و آب با ایشان نبود و تشنگی غالب گفت اگر بوالا و ضرر او ایسا لا نجد و باللا یعنی سوار شوید بر سپ من و منی چند بر دید که آب نیاید قوم چنان کردند و آب یافتند و بان سبب عمر اب فتنه افتادند و چون خیر ابوبکر صدیق رضی الله عنه لشکری تجیز کرد و خالد بن الولید را امیر ایشان گردانید و بجانب طایفه فرستاد خالد روان شد تا بقبیله طمی رسید و در میان کوه سلی اجاره لشکر گاه خویش ساخت و قبایلی که در آن نواحی بر اسلام خویش باقی مانده بودند با او ملحق شدند و با اتفاق بر سر طایفه رفتند و میان ایشان محاربه واقع شد گویند طلوع در صحن محاربه بگوشه رفت و چاه شربی بر سر خود انداخت و صبح چند بر هم یافت که وحی بر من فرود می آید و سراسر لشکر او عینیه بن حصن فزاری بود ساعتی جنگ میکرد و بعد از آن پیش وحی آمد و می پرسید که جبرئیل تو آمد طلوع میگفت فی تا در کت سوم پرسید که جبرئیل تو آمد گفت آری عینیه پرسید که چه گفت جواب داد که گفت ان لکت حی که راه وحدیثا لانتساده و عینیه گفت میان می برسم که زود باشد که ترا حدیثی بود که فراموش کنی آنرا و در بقوم خویش آورد و گفت اگر در هزاره باز گردید بسیار خویش بخندد سوگند که این شخص کتاب است پس گروه هزاره قرار اختیار کردند و لشکر طلوع از هم پاشید و وحی نیز برگزیدت بشانم فت و قبایله

و دعوی از سیر است

که وقت گذشته بودند باز با سلام معاودت نمودند بعد از آن طلبی نیز که مسلمان شده و در جزیره و بندر و شهرها و قریه ها و روستا  
ووشنیست و ششم ماه صفر سنه مذکوره حضرت امیر مومنان علیه السلام که ساختگی لشکر کربلا در جبهه حربه و هم روز دیگر اسامه بن زید چهارشنبه  
طلبید و فرمود تا امیر بن لشکر میگردانم بر دستان نواحی ایمنی بمقتل پذیر خویش و بر سر ایشان تا خنجر آورد متاع و دیار ایشان بسو  
زود و بر تاپیش و وصول خبر بدیشان سی و اگر خداوند تعالی ترابر ایشان ظفر دهد باید که اندک قتی در آنجا درنگ کنی و راه مران  
باشی و بر وجه اسبش طلائع از پیش بفرست و در روز چهارشنبه بیست و ششم ماه مذکوره آنحضرت امیر مومنان طاری شد در روز دیگر  
با وجود مرض بیست مبارک خود را برای او عقد فرمود و گفت اغز لبم شد و فی سبیل الله قتال من کفر بائس پس اسامه را برگزید  
و بیرون رفت و بریده بن الحصبیه را در آن لشکر صاحبی از او با شد و حرف منزل ساخت تا لشکر جمع شوند و اعیان و اموال  
و انصار مثل ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین و سعید بن ابی وقاص و ابوعبیده بن الجراح و سعید بن بدیع و قنانه  
بن ابی العتاه و سلمه بن اسلم بن حریش نامو گشتند با آنکه در آن لشکر همراه اسامه باشند آن صوت بر بعضی مردم دشوار نبود بر سبیل  
ظفر گفت این غلامم ابیعبیر صلی الله علیه و آله و سلم برهما برین ولین امیر میگردد مقاله این جمع بسبع شریف حضرت سید نبیا  
بغضب رفت و با وجود خمی و صداع از خانه بیرون آمد و سر مبارک البصایه بر بسته بود پس بر منبر آمد و حمد و ثناء حق تعالی بتقیه  
رسانید و بعد از آن فرمود ای گروه مردم این چه مقاله است که از بعضی از شما بمن سیده و دیاب امیر گردانیدن من اسامه اگر هر روز  
ظفر بر امارت و کینه های پس البته طعن کرده اید و امارت پدرش پیش ازین یعنی در غزوه موتة بنی نضیر که او سزاوار امارت بود  
و پس بر نیز از وی سزاوار امارت است و زید از صاحب مردم بود من و اسامه از جمله دو شریف مردم است من بعد از ولایت خود و مظنه  
جمع خیر است پس وصیت مرادشان و نیکو قبول کنید و با و نیکو بجای آرید که وی از جمله اجداد شماست بعد از آن از منبر فرود آمد و  
مخانه رفت و گویند این امر در روز شنبه دهم ماه ربیع الاقل بوده و مسلمانان که با اسامه خواستند رفت می آمدند و حضرت او دع  
میگردد و بشکر گاه میرفتند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در نقل مرض بود و میفرمود که حیث اسامه اروان کنید و روز  
یکشنبه بسیار گران شد اسامه از محسرت خویش بعزم و داع آنسر آمد و سر پیش برد و سر دست آنحضرت تقبیل نمود و پیغمبر صلی  
الله علیه و آله و سلم در آن ساعت چنان ثقیل بود که مجال سخن کردن نداشت و تنها مبارک بجانب سماں بر آورد و بر اسامه میکشید و اسامه  
گویند و ششم که مراد ما میکشید و نگاه بیرون رفت شب لشکر گاه بود و صبح روز دوشنبه باز آمد آنحضرت اتفاق حاصل شده بود اسامه  
را و داع نمود و گفت ای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و چون که برفت آمد مردم را از فرموده کوچ و میخواست تا سوار شود که با درواهم کمین کسی نبود  
هی فرستاد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حال نزاع است اسامه باز گشت و اکابر صلی الله علیه و آله و سلم بودند با این خبر ایشان خبر حرکت  
نمودند و بریده بن الحصبیه را آورد و بر در حجه آنسر بر زد و چون از رفتن آنحضرت فارغ گشتند و امر خلافت بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه قرار  
گرفت بریده را امر کرد که آن لوا را بدر خانه اسامه ببرد تا بشکری که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مقرر فرموده بود و دیار برود پس اسامه بیرون  
رفت و در جرف منزل ساخت تا مردم جمع شوند و درین اثنا خبر بریده رسید که بعضی از قبائل عرب مرتد گشتند بعضی ابوبکر رسانیدند

۶۱





شده احدی غیر تقدیر سانسید و از آنجا بازگشت مرگ حضرت اصدای طاری گشته و سر خود را بعباده بر بسته بود و از عقبه بن  
عاصم بنی رضه رویت کرد گفت سول صلی الله علیه و آله و سلم بر شهادی اخذ از هشت سال از واقعه احد نماز گزارد یعنی برایشان  
و تا خیر کرد و طلب آمرزش نمود چنانکه گویند موع اجساد و اموات بود بعد از آن بر شبر برآمد و فرمودانی بمن ای پیکم فرط و از اهل کیم شریک  
و ان موعه کم الحوض و انی لا انظر الیه و انانی مقامی هذا و انی لست اخشی علیکم ان تشرکوا و لکن اخشی علیکم الذنبا ان تتفلسفوا فیها عایشه  
صدیقه زهرا روایت کنی که ابتدا عرض آن حضرت در خانه میبود و در روز نوبت اذان آنجا بخانه من آمد و مرا نیز کسب صلح طاری گشته بود و تمام داراست  
فرمود چه ضرر بود ترا که پیش از من از دنیا بروی و من بجز سیزده کفین تو نمایم و بر تو نماز گزارم عایشه گوید آنرا و غیرت گفتیم یا رسول الله تو این  
معنی را میخواهی گمان من نیست که در همان روز که در فن من فارغ شوی از دنیا بگذرانی خانه من بروی کنی حضرت بتشکر شد و فرمود ای انا  
فاراساه یعنی در دسر تو امی عایشه پیشو و لکن در دسر من رویت که خاصی از آن کل است و در آن سخن اشعاری بود بر آنکه وطن عرض  
از عالم خواهد رفت عایشه گوید ای پیکم بگو تا باز گشته حضرتش شد و یافت پس و بهایت مطهرات و در آنجا جمع شدند میفرمود این  
انا عند الله من غیرنا که با خواهر بود و این سخن اگر ز امی ساخت و مقصودش آن بود که در ایام مرض در خانه عایشه باشد اعمات مؤمن  
این معنی را فهم کرده بآن معنی شد که در آن ایام در خانه عایشه بود و همه آنجا روند و بخدمت حضرت قیام نمایند و در روایتی آنکه  
حضرت بترجیح بان خود گفت من نمیتوانم که با وجود مرض آنجا بروم و آنرا که در عایت هم جای آید اگر خواهم در دستم رویم  
آورد خانه عایشه باشم و مراد از آنجا بیماری داری کنی در روایتی آنکه فاطمه زهرا علیها السلام و الرضوان با اعمات مؤمنین گفت که بر پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم شوق خواهد بود که نزد کنه آنجا آید هر یک از شما ایشان بخانه عایشه رضی الله عنهما را غمی گشتن پس از خانه میروند  
بیرون آمدن برووش عباس بروایتی برووش فضل بن عباس دستگیر بود و علی بن ابیطالب پایا مبارک بر زمین میکشید  
تا آنجا عایشه آمد و روایتی آنکه حضرت آورده اند که در آنجا آنرا و حاج می بردند دستور معذور عایت همه میفرمود و اگر این روایت  
بصحت صحیح من از روایتین بان طریق حاصل شود که گویم در ابتدا امر بن بطریق مذکور هم میفرموده و در آخر مرض بان قرار  
یافته باشد که در خانه عایشه بود و گویند ابو بکر صدیق رضی الله عنه بنزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم برگشت یا رسول الله  
میخواهم که در ایام خشکی بیماری داری تو من بجای آورم و شرط خدمت بقدم رسانم فرمود ای ابو بکر اگر من زمین مرض بیمار و  
و معالجه نمودم و با غیر دختران زنان خویش فرمایم مصیبت ایشان باده و غنیمت کرده و تحقیق اجر تو بر خداوند تعالی است یعنی تو بجز  
این نیت خیر کرده موزح آن است پس در خانه عایشه در بستر مرض بیدار شد و دعا خواند و در آنجا بخدمت و قیام میبودند  
و مرض در عایت شدت صعوبت بر آن شد و میگذاشت از عایشه صدقه فرمود رویت کرد گفت سول صلی الله علیه و آله و سلم عرض  
موت بسیار ضطراب می نمود بر فراش خویش متقاعد گشته یا رسول الله اگر مثل این حال تا زنده بودم با وجود آید بر آید که بروی خضبل  
عالمی فرمود آعایشه مرض من بعمایت صعوبت است و بدستیک خداوند تعالی با او بر مؤمنان صلحان بسیار صعوبت شدید میفرستد  
و هیچ مؤمن نباشد که بوی بیاورد از رسدتی خاری که در پای او کی و دال آنکه حرفت با آن سبب چه بر آید و بکنند و از آن خطیلم

که در روایتی از عایشه رضی الله عنها آنکه گفت من می بینم هر چه احدی که مرض بر او کفایت بود که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و تبرکت  
میوست که بعد از آنکه بن مسعود رضی الله عنه گفت در کدم نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و تبرکت داشت است بروماندم چنان گرم  
بود که تمام تحمل آن حرارت نداشت گفتم یا رسول الله تبی بغایت گرم داری فرمود که بدستیکه تب من چندان است که در مورد  
از شمار تب گیر و گفتم پس تو دو اجر باشد فرمود اگر بخدای که نفس من بید قدرت او که هیچ احد بر کوز من نبوده که ایندای از مرض غیر  
آن بدور رسد الا آنکه گنایان و در خداوند تعالی برین انداز و چنانکه درخت برگهای خود بریزاند و منقولست از ابو سعید خدری که گفت  
در آن روز که من نزد آنحضرت قتیفه بر خود پوشیده بود حرارت تب میرا از بالای قتیفه در می یافتم و دست با تحمل آن نداشت که بی واسطه  
بیدن آن سردی تمام از روی تعجب سبحان الله میگفتم فرمود هیچ احد با ما سخت تر از انبیا نیست چنانکه بلاهی ایشان مضاعف  
اجرا ایشان نیز مضاعف است و بعضی از ایشان از حق تعالی مبتلا ساختی بفقرو درویشی تا بحدیکه از بلوی قادر نبود بر غیر یک عبا که شب  
روز بهمان پوشید و فرج بعضی از انبیا بدان آمده بود از فرج شما بطاس من خار غمش بعد گلستان ندمم خاک در شش با حیوان  
ندمم چه درو که مرده غم و حاصل شد بدان در و بعد از آن ندمم سه و صل پیدا گشت از عین بلاه زبان صلاوت شد عبارات  
ما قلی به ریح گنج آمد که تها دروست چه مغز تازه شد جو بخرشید پوست به آن بهمان مضمر است اندر خزان به در بهارستان خزان  
مگر نیز انسان بهما التصوف قال بعد ان الفرح به فی الفواعد ایتیان القرح به عاتلان از بی مرادها خویش و با خبر گشتت از مولای خویش  
بی مراد شد قلا میرمشت به حفت الجنبه ششوا خوش سرشت به دوستان من که نشان ستان به دوستان ریح باشد همچو جان به کی گران گرد  
ز ریح و دست دست به ریح مغز و پوستی او چو پوست به حق تعالی گرم و سرد ریح و در و به برتن نامی اندای شیر مرد به خون و جوج و نقص  
اموال بدن به جمل به نقد جان ظاهر شدن به داد و فرعون آمد ملک مال به تا کرد او دعوی غر و جلال به در همه عمرش شویا در و در  
تا تال با خدا آن به گره و نا و او به چو کاین جهان به حق خدا و شر و در ریح و اندمان به در و آید بهتر از ملک این جهان و ما بخوا  
مرضا را در زمان به مادر بشرین برابرین ضرر گوید که در آمد هر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مرض موت تپید بغایت  
حرارت داشت گفتم یا رسول الله هرگز به چکس مثل این تب که تبست نیا فتم فرمود بر آن چنین است که اجر مضاعف است اتم شهر  
هر دم در باب من چه بگوید گفتم میگردد رسول اذات الجنب است فرمود و سزاوار است در م خداوند تعالی نیست که آن  
مرض این غیر خویش سزا کند آن ستم است به مراتب شیطان ستم شیطان این است ستم نیست که این مرض من از آن گوشت  
پار و زجر آلودست که با سپرد تو در خیمه خود دیده به چینه وقت الم من بر من تازه میشود این مان وقت لفظ عرگ جیاست گوینا حکمت  
در آن این بوده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از مرتبه شهادت نصیب بود و در صحاح احادیث وارد شده که عایشه رضی الله عنها  
الله علیه و آله و سلم به ایوان انویندیکه در میان کلمات که از سب لباس با لباس شرف انت الشافی شفا را الا شفا و ک شفا را لا یخاد و شفا  
و روایتی آنکه چون مرضی که خود تو نمیکردی مرض خود را با این کلمات دست مبارک خویش بر بدن طهر پاک چون مرضی شد  
مرض موت خویش گشت من آن عا میخواندم و میستم که دست او را بر بدنش باالم دست خود را بکشید از من گفت ریا غفر له

والحقى بالرفيق الاعلى وروایتی آنکه فرمود اللهم اعلى جنبه الخلد وروایتی آنکه فرمود مرا این تعویذ پیش ازین نفع میرساند اکنون اینها  
 هیچ سود نمیدهد فعلم ناز و زار و سرشک لعل چه سود و چه دادنی همه دادند بودنی همه بودند و بصحبت رسید همه از عایشه  
 صدیق زهرا که گفت در ایام صحت از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودم که هیچ پیغمبر از دنیا نرود الا آنکه قبل از آن میفرماید و آنرا  
 میان دنیا و آخرت چون مریض شد برض موت سفره گرفت و میگوید گفت مع الذین انعمت علیهم من لیسین و صلیتین و  
 الشهید ابرو القهارین و حسن اولیئک رفیقاً انگاه فرمود مع الرفیق الاعلى و بروایتی مع الرفیق الاعلى الاسعد مع جبرئیل  
 و میکائیل و اسرافیل دانستم که ویرا میفرماید اندوهی آن عالم را اختیار کرده و مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در همه  
 مرضها خود از خداوند تعالی عافیت شفا خواستی کرد و مرض موت که دعا بشفا کردی و گفتی ای نفس چه بوده است ترا که پناه بهر  
 بخار و ملاذی جوئی و گویند جبرئیل علیه السلام در آن مرض از نزد حق تعالی آمد و گفت یا محمد بدیستیکه پروردگار تو سلام فرستاد  
 مرا و میگویی اگر میخواهی ترا شفا دهم و ازین مرض خلاص گردانم و اگر خواهی ترا بمیرانم و دریا از دست حضرت در جواب گفت ای  
 جبرئیل من امر خود را بر پروردگار خود گذاشته ام هر چه خواهد بامین کند پس هو اگر حلف تحفظ ام جفا و مشرب و مذیبت کند را هم  
 صفا و دولت الی الجواب مگر کله فان شاء اخیانی و ان شاء تلفاه اگر خلاص جوئی گرم بپاک خواهی یا سرنویدی بخدمت منم  
 که بادشاهی بهم اگر هزار خدمت بکنم گناه بکارم و تو هزار بهتر از من بکشی و بی گناهی به یکسختی تو انکم که حکایت تو گویم همه بجا  
 تو خواهی و توان کنی که خواهی به و اختلاف است میان ابابیل سیر که مدت مرض آنحضرت چند بوده اکثری است که شش روز  
 روز و بقولی چهار روز و روز و بعضی دو و زده روز و طائفه برانند که ده روز بوده و در آن ایام قضایا تحقق گشته یکی آنکه بصحت  
 رسیده از عایشه صدیق رضی الله عنهما که گفت ندیدم من هیچ احد را مشابه تر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از فاطمه  
 از رو حسن سیرت استقامت منظر و سکینه و وقار و قیام و قعود و چون بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آمدی آنروز بر بنامی  
 و متوجه و استقبال می شد و او را بر بوسیدی و بویکد و بر جا خود بنشاندی و حضرت چون بجا آمدی رفتی ای نیز باید پر بزرگوار  
 همان طریقه مرعی داشتی و در آن خشکی فرستاد و فاطمه را بخواند چون بد فرمود مر حیا بامتی و او را بر دست است یادست چپ  
 خود نشانند و با او سخن برسیل مبارک فرمود فاطمه را گریان شد بازها و همان طریقه سخن فرمود و این نعمت فرحان خندان گشت  
 عایشه گوید با فاطمه گفتم ندیدم من فرح رانز دیگر بجز آن مثل امروز از دستفزار که دم که چه میگفت گفت سر رسول الله علیه  
 و آله و سلم فاش کنم و آن سخن امان نگفت تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا نقل کرد بعد از آن از و پرسیدم که آن سخن  
 چه بود گفت اول بار گفت بدیستیکه جبرئیل بامین هر سال یک نوبت در قرآن میخواند و امسال و نوبت خواند هکمان نمی خوانم  
 الا آنکه اجل من نزدیک شده و اول کسی از اهل بیت من که بمن ملحق شود تو باشی پس بگریستم و در بار و دم گفتم ای نبی من که  
 سیده زنان اهل بهشت باشی و روایتی آنکه فرمود جبرئیل مرا خبر دار گردانید که نیست هیچ زن از زنان مسلمانان که در بیت  
 اعظم باشد از ذریت تو بایک صبر توانایی زنان کمتر بود و در آن سخن از شادی بود فاطمه را بانکه در مفارقت آنسر باید که چه چیز

سازمان حضرت با قائل از سر از شی انشاء ما انما نغفر ان اولادنا نغفر ان

نماید و صبر کند چه میدانت که شکیبایی از ملاقات و مصاحبت و سیمایر قاطره بغایت شوارن خواهد بود و در روز که چشم من  
 بر جماعت جدا شود و چنداگر چشم کارکن مشک با بود و گفتی ولی که فارغ و صبار بودی که است در دور و دور که تو اینها را بودی  
 و روایتی است که اخبار اولیت لقوق فاطمه و مساره دوم بوده و الله اعلم دیگر آنکه ثبوت پیوسته از ابوسعید خدری روایت  
 گفت در ایام مرض پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از حجره عالیه بیرون آمد و بر سر رفت خطبه خواند و نصیحت مردم کرد و در آنجا  
 آن فرمود بدستیکه خداوند تعالی بخیر گردانید و بنده خود را میان دنیا و میان آنچه نزد او بود یعنی از ثواب و نعم و تقار و پس اختیار کرد  
 آن بنده آنچه نزد خداوند تعالی بود ابو بکر صدیق رضی الله عنه را برگزید و گفت که اگر چه او را از آن صورت باید برگزیدت حال  
 آنکه وی داناترین ما بود و دانسته که مراد از آن بند و خیر آن سعادت پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آن من این را  
 علی بن ابی طالب بود که این صحابه یعنی بدستیکه از جمله مرادانی که مسامحه و بذل نفس مال خود در حق من بیشتر نمودند ابو بکر سید ابو  
 قحاصه است و اگر بودی قرا گیرنده خلیفه غیر از پروردگار خود هر آنیکه که فرمایند تمام ابو بکر را خلیل خود و لکن آن خود سلامت کامل است  
 و این مرتبه ویرا حال است باید که باقی نگذارند و در سجده خوضه دومی الا خود ابو بکر و مراد خود خوضه حیره عایشه است در بعضی از روایات  
 وارد شده که این قصه در خطبه آخرین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم متحقق گشته پس بنا برین اصل مواظف و نصاحتی باشد که بعد ازین  
 مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی دیگر آنکه در صحاح احادیث هر گشته از سعید بن جبیر که این عباس گفت و زینب بنت جعفر روایت  
 بود و زینب بنت جعفر یعنی عجب و زک و بدان و ز و امر فرات سلطان و ز و واقع شد نگاه این عباس چندان برگزیدت که شکستش از او  
 در رشته کشیده برسد و او فرود آمد پس گفت و زینب بنت جعفر روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم استقامت یافت با ارباب فرمود و یابند  
 بنزد من تا بر آستانه نوشته بنویسم در روایتی آنکه فرمود و اتی و صحیفه و روایتی دعائی و شانه بسیار زیاده برای شما چیزی بنویسم که بعد ازین  
 هرگز گمراه نگردید پس میان اصحاب خملات واقع شد بعضی گفتند و ات و صحیفه می باید آورد و حضرت آنچه خواهد بنویسد و بعضی  
 گفتن مناسب نیست که آنحضرت او برین محل مشغول بکتابت در ایام و باید که منازعت کردند و در آن خانه در نظر حضرت او ازین  
 برداشتن چنانچه آنسر بتنگ آمد و ترک آن امر کرد و روایتی آنکه بعضی از اصحاب گفتند شان و چیت در چه حالت آیا این سخن  
 از وی مثل آن سخنان است که مردم درین اشتهادت میگوبند یا میگوید و باز از حضرت استفسار نمودند تا مقصود و ایشان آنکه  
 معلوم شود فرمود بگزارید هر که آنچه من در آنم بهتر است از آنچه شما میخواهید این امر آن عمر خطاب گفتن جمع پیغمبر علیه السلام و قرآن در میان  
 ما هست حسب کتاب الله پس صورت منازعت نمودند چون لغو و جهلان از حد گذرانیدند فرمود خیر از پیش من که سزاوار است  
 منازعت نزد پیغمبر با آنکه فرمود من سزاوار است و وصیت کرد ایشان را یکی آنکه مشرکان از جزیره عرب بیرون کنی و دوم آنکه جماعت  
 و نو و عرب که بنزد شما آیند ایشانرا بپذیرید چنانچه من میدادم سلیمان احوال کرد و این حدیث است از سعید بن جبیر گوید  
 نمیدانم که وصیت سوم سعید بن جبیر مصلحت گفتن بنده و از آن خاموش شد یا او گفت همراه فراموش شد هر وصیت که عبد الله  
 بن عباس گفت بدستیکه مصیبت بتنگ آن بود که گذاشتند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم وصیت نامه بنویسد و دیگر آنکه ثبوت

پیوسته که چون مرض آنحضرت شد ایضا یافت فرمود آن بزرگوار که این بیدار نیست مشک را کشود و بر ویستی از وقت مشک را کشود که از هفت  
 چاه پر کرده باشد که شاید خفتی یا بیم و بیرون بود و مرض را وصیت نماخیم و بدستور که فرموده بود شکلی آب هر تریب صفتی آنگاه ویرا و محضی  
 روین یا مسین که از حرفه بود نشانیم و آب زان مشک را بروی بختیم تا وقتیکه بدست خود اشارت کرد که پس آنچه گفته بودم بجا  
 آورید پس بر پیشانی حال شد و بیرون رفت با مردم نماز گزار و در خطبه خواند بعد از حمد و ثنا خداوند تعالی و استغفار برسی شوی و بعد  
 فرمود بدستیکه انصار عدیه من یعنی خاصه من محل سر من اندیشان هجرت کردم و مرا جاد او اندر یکبار این ایشان را گواهی دارم و از بد  
 ایشان گزراید مگر حدی انصاری و الله قدر و ای آنکه فرمود ای گروه مردمان بدستیکه شما زیاد میگردید و انصار کم خواستند بدان  
 خدا که نفس من بید قدرت است و دست که من ایشان را دوست میدارم آنچه بر ایشان بود بقدیم رسانیدند و حق و واسا و دجوانم روی  
 بجا آوردند و اکنون آنچه ایشان را بشماست باقی مانده پس با یکبار ایشان نیکوئی کنید و از بدان ایشان عفو نماید و ای آنکه  
 چون انصار دیدند که مرض حضرت روز بروز زیاد میگردد و در خانه خویش همه آرامند اشتند و حیران سرسبز گردیدند و بی گشتند  
 عباس بن عبدالمطلب آمد و حضرت از حال انصار اطلاع نمود آنگاه فضل سپردی بر آمد و حال انصار را بعرض رسانید پس علی بن ابی طالب  
 در آمد و مثل آن علام نمود و حضرت دست خود را بر دشت و فرمود آه ای آنحضرت اندو داند تا نبشست فرمود انصار چه میگویند  
 علی گفت میگویند می ترسیم که پیغمبر از دنیا نقل کند و نمیدانیم که حال بعد از او چون شود پس سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم ایشان  
 و دست بردوش علی و دست دیگر بردوش آن انداخت و پادشاه زمین میکشید و عباس بن امیر پیش آن سر میرفت تا بمسجد آمد پس بپای اول  
 زمین نشست و حساب بر سر مبارک بست و مردم بر جمع شدند بعد از حمد و ثنا خداوند تعالی فرمود ای گروه مردم من سید و شما از موت  
 من می ترسید گویند که موت و چه جهت کار موت چرخ خود نماید نه شمارا خبر دار کرده اند از هرگز من از هرگز شما و همان سخن اشارت  
 بود بایت کریمه آنکه نیست و آنکه میگویند و فرمود که هیچ پیغمبر در میان قوم خود جاویدمانده تا من بر میان شما جاویدمانم بدانند و آنگاه  
 بایشان که باز گشت من شما جدا و دست و جهت میگردم شمارا که با مهاجرین اولین نیکویی بجا آرید و وصیت میکنم مهاجرین اگر با یکدیگر  
 نیکی کنند حقتا فرمود که و انصران الانسان لینی ترسود و تا آخر سوره بخواند آنگاه فرمود جریان امور باذن خداوند تعالی است باید که عشت  
 نشو و بیرون مری شمارا بیستجالی آن بر که خداوند تعالی تعجیل نمیکند و سرچ کار برای تعجیل احد و هر کس که در صدقان صدقانه و قضا  
 حق طالب و غلوب گردد و هر کس که با خداوند تعالی محاربه نماید خود فریفته و منکوب شود و این آیت انجواند که کل عسیم ان تو لیتیم ان  
 انصاف وافی الارض و تقطعوا الارحامکم بعد از آن فرمود اگر چه مهاجران شمارا وصیت میکنم در شان انصار نیکویی که بر ایشان  
 کسانی اند که مستعد و آماده داشتند سر اجماع یعنی مدینه را برای شما و سبقت گرفتند با ایمان پیش از آنکه شما هجرت با ایشان کنید  
 و شمارا میباید که بخورد با شما منصفه کردند و در منازل خود شمارا بجا دادند و با خود آنکه خود محتاج بودند شمارا بر نفس خود اشارت کرد  
 هر کس که از شما بر ایشان حاکم شود باید که از شما ایشان قبول کند و از مسی ایشان تجاوز نماید و بر ایشان کسی اختیار نکند  
 انصار بعد از من جماعتی با شما ایشان را بدید که در میان شما جمع شود پس فرمود انصار گفتند یا رسول الله ما ایشان چه فرمودند  
 گفتند فرمودند که

از نیکو در اب حورین کورین سید عباس گفت ای رسول الله در شان تو هر چه در دلم است میگویم و وصیت میکنم باین امر یعنی  
تلافت هر قریش در مردان سپردن قریش اندک و کار ایشان تابع نیکو کار قریش و بدکار ایشان تابع بدکار ایشان ای قریش قبول کن  
وصیت مرا در شان مردم بنیکوئی و با ایشان نیکی بجا آرید ای گروه مردم بد رستیکه گناه سبب تضرع و واسطه تبدل قسمت چون  
مردم نیکو کار باشند حاکمان و اعیان ایشان با ایشان نیکی بجا آرند و چون بدکار باشند با ایشان بدی کنند و حق تعالی فرمود  
وَلَا تَكْفُرْ بِاللَّهِ الَّذِي فَطَرَكُمْ إِنَّكُمْ أَتَّكُفِرُونَ هر وصیت از فضل بن عباس که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ایام  
مروزی در دست مرا گرفته از خانه بیرون آمد و بر من برین شست عصابه بر سر بسته بود بلال را بخواند و فرمود مردمان اندکن تا همه  
جمع شوند که میخواهم وصیت کنم ایشانرا و بگویند ای نبی صحتی است از دست ما پس بلال بموجب فرموده عمل نمود در اسواق مدینه منوره  
که تمام مردم خرد و بزرگ چون آن ندانستند که با خانوادگانهای خود همچنان کشته گذاشتند و در هیچ جمع شدند نه حتی گروهی را  
بجز از خانه بیرون نماندند تا وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بشنوند و چندان مردم حاضر شدند که مسی را گنجای ایشان نبود و حضرت  
میفرمود آید محوالمین و در آن گویم خطبه طبعه که میخواند و در ایامی آنکه بعد از حمد و ثنا فرمود ای گروه مردمان بد رستیکه وقت بیرون رفتن  
من از میان شما نزدیک سیده هر کس که من برانده باشم باید که بر خیزد و مرا قصاص کند و اگرستم نموده و قصوی بعضی رسانیده باشم  
اینک عرض من باید که قصاص کند و اگر مال من برده باشم اینک مال من باید که حق خود را باز ستاند و نگوید می ترسم که اگر قصاص ستانم  
رسول با من شیخا و عداوت پیدا کند بدانید و آگاه باشید که شیخا و عداوت از طبیعت من نیست من از آن مردم و دودترین شما  
بمن کسی است که اگر حقی بر من داشته باشد استیفا حق خود از من بجا بیاورد و حال کند تا خداوند تعالی طیب النفس باین وصل شوم و چنان  
گمان می برم که این یک نیت کافی نیست شمارا یعنی این معنی را که هر که خود را هم ساخت با هر کس بر من حقی باشد البته استیفا حق خود نماید  
فضل گوید از بس فرود آمد و نماز پیشین گزار و در باز بر من گرفت آن مقاله اعاده نمود و در کبر خاست گفت ای رسول الله هر نزد تو است  
در هم است فرمود تا نیکو بی هیچ قایل او گویند من هم و لکن این سه در هم بر من از چه مرست گفت ای رسول الله روزی میبینی  
بر تو گذشت مرا فرمود که در سه در هم بود و حضرت فرمود و افضل سه در هم بود پس گفت ایها الناس هر کس که بر من حقی بود باید که امروز  
از آن گردن خود او کند و نگوید از قضیعت می ترسم بدانید و آگاه باشید که قضیعت نیاید سه در هم است از قضیعت آخرت پس بر ما است  
و گفت سه در هم انزال غنیمت خیانت کرده بودم در گردن من است فرمود چرا خیانت کرده بودی گفت ای رسول الله بدان محتاج بودم  
فرمود ای فضل آنرا از ولستان نگاه گفت اگر در مردم هر کس که در کوفته هست از آن بد می برد باید که بر خیزد تا بر او دعا کند هر که  
بقاست گفت ای رسول الله من کذا بجم و محمش گویی بسیار خوابم فرمود بار خدا یا و بر اصدقی رو و کن خواب از روی بهر صورت  
که بیدار خوابم رو و دیگر بقاست گفت ای رسول الله من کذاب منافقم و هیچ بد نیست که از من بر وجود نیامده قدمه و حجاب  
عمر خطاب گفت ای رسول الله در ایامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قضیعت نیاید سه در هم است از قضیعت آخرت بار خدا یا و بر اصدقی  
در ایامی که در کربلا و در از بدی دور و بیکی مال گردان عمر فرمود که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آن بخنده افتاد

وگشت شریکین است چون با هم در حق پرستند هر جا که باشند دیگر آنکه سعادت مرشد چون وقت نماز رسید بلال حضرت امیرالمؤمنین  
 بنویسند و بنویسند که نماز با هر دو روزی بود که از هر من سه روز بیرون نخواستند و در این ایام که نماز جماعت حاضر تو  
 شد هر وقت که وقت نماز حقیق بود که بلال بر روی رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت انقلوه یا رسول الله حضرت بسیار  
 نقلان بود و بنویسند که بیرون و در بیرون بگویند تا ابو بکر با هر دو روز نماز را در پیشه که گفت یا رسول الله ابو بکر در قیوم القلب  
 کثیر الحزن است چون در مقام تو بایستد و بنیاد قرأت کن که هر یک بخواهد و بتواند که نماز گزار شود اگر عمر را بگویی که نماز گزار است  
 گوید یا عیث من برین سخن بود که در دل من میگشاید که مردم دوست نخواهند داشت کسی که قایم مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم شود و نماز و با او نشاء و هم خواهند کرد و میگویم که این امر از او بگذرد و در روزی که ابو بکر فرموده بود عایشه رضی الله عنها که گوید که  
 عمر را فرمود نماز گزاردن عایشه رضی الله عنها گوید که را آن سخن بعرض حضرت سنانیم همان جواب فرموده نماز با حقه گفتند که بگوئی حقه  
 آن حکایت است و عرض آنست که حضرت فرمودند که لکن لانی صواب یوسف مرد ابابکر ان یصلی بالناس حقه با عایشه گفتند که  
 نرسید ما از تو چیزی در محل چنین خط پیغمبر از من میماند که آن قصه شخصی آمد بنزد بلال گفت حکم نوی چنین نفاذ یافته که ابو بکر است  
 تو هم بجای بلال گریان باز گشت و دست بر سر نهاده گفت و ان غوثاه و انقطاع رجاه او انکسار ظهره چه بود که ما در نماز او بی چون  
 بر او هر چه بود که پیش ازین مرده بودی و این حال را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده نکردی با افکند جفا کردی چه بدی  
 و زیار خودم بد نکردی چه بدی چون او را بی تو بایز نیستند اول تو آشنا نکردی چه بدی بلال بد بنزد ابو بکر فرمود گفت  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم ترا فرمود که با هر دو روز نماز را از من بخواهی ابو بکر برخواست و چون نظرش بر محراب افتاد و آن مکان از پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم خالی دید خود را نتوانست که نگاهدارد که بر او غلبه کرد و چندان بگریست که بمقتاد و بیوش شد فقال ان زیار  
 برخواست و زان و ز که تو بجز نبی ندیدی بر چهره بجز اشک تو نتاب ندیدم حضرت از خاطر رسید که این چه فریاد است گفت  
 یا رسول الله یاران تو اندک از غم مفارقت تو میگیرند و می نمانند پس علی و عباس بنحو اندک تکیه بر ایشان نهادند از خانه بیرون رفتند  
 و نماز گزار و بعد از آن گفت اگر مسلمانان شهادت داده و حفظ خداوندند و الله تعالی خلیفه من است بر شما باید که لازم است تقوی  
 و ترس از خدا کنید و فرمان برداری بجای آید بدینیکم از دنیا مفارقت نخواهم کرد و روایتی آنکه عایشه صدیقہ گفت چون  
 مرض پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سنگین شد یاران نماز حقیقی بود که در مسجد منظر آنست را بودند فرمود یا هر دو روز نماز گزار و ند گفتی  
 یا رسول الله انتظار تو میکشد فرمود آبی برای من در محضب بماند چنان کردیم آن آب بر خود ریخت و بدن خود را شست  
 ایچا خواست که بر بنزد بیوش شد بعد از آن بیوش باز آمد و گفت آیا هر دو روز نماز گزارده اند گفتی یا رسول الله انتظار تو  
 میکشد فرمود آبی برای من در محضب بماند چنان کردیم آن آب بر خود ریخت و خواست که بر بنزد بیوش شد تا سه نوبت این  
 صورتی گشت هر بار که بیوش باز آمدی می رسید که هر دو روز نماز گزارده اند و ما میگفتی یا رسول الله انتظار تو میکشد و کرت سوم  
 که فرمود بنزد ابو بکر با هر دو روز نماز گزارده اند حضرت رفت و پیغام ابو بکر رسانید ابو بکر در قیوم القلب بود گشت با هر

و در میان حضرت ابو بکر را با امامت تو در نظر از آنست

تو با مردم نماز گزار عمر نهاده می گفت تو احمقی باین امر از من پس ابو بکر با مردم نماز گزار و بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصی  
 از حرم من حاصل شد روز دیگر ابو بکر با مردم نماز پیشین میگزار و که آنسروز در میان و هر دو که یکی از آن و عباس بود بیرون رفت با ایشان  
 گفت هر دو بهر یک ابو بکر نشاندند چنان کردند و چون ابو بکر دانست که رسول مدخواست که متاخر شود حضرت اشارت فرمود که در  
 مقام خوب باش پس آنسروز ششم نماز گزار و ابو بکر طمقده می پوشید و هر دو همان وقت با ابو بکر بودند یعنی بواسطه بگیری بر افعال  
 و اتقالات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقوف می یافتند و روایتی آنکه چون مؤذن حضرت اعلام کرد از وقت نماز عبد الله  
 بن موسی بیرون آمد و بعد رسید و گفت با مردم نماز گزار عمر پیش وقت نماز گزار و قرائت بجز کردید عالم صلی الله علیه و آله و سلم  
 و حجره خود آواز قرائت عمر شریف گفت این آواز عمر نیست گفت آری فرمود یابی الله ذلک المؤمنین و سر از در یک خانه بیرون  
 کرد و گفت فی فی فی باید که ابو بکر با مردم نماز گزار و عمر منصرف شد و بعد از آن حضرت ترا نظر فرموده بود که عمر با مردم  
 نماز گزار و جواب داد که هیچکس از من نظر فرموده بود و لکن چون ابو بکر را در میان صحابت دیدم ترا گفتیم که نماز گزار و چه نزد من از حاضران  
 کسی از تو اولی نمود عمر گفت من ندانستم و الا امام مردم نمی شدم و بصحبت سیده که روز و شبند که آنرا عمر آنحضرت ابو بکر صدیق  
 یا مسلمانان در نماز صبح بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم تکیه بر دو کس نداشتند آمد تا بدر حجره و پرده حجره را برداشت و نظر  
 بسیار آن کرد و صفوف ایشان در نماز ملاحظه نمود و فرحان گشت و تبسم فرمود پس ابو بکر خواست تا بصف و اصل شود و پشت  
 که حضرت بیرون می آمد که نماز گزار و بدست مبارک اشارت فرمود که نماز خود تمام کنید و پرده حجره را فرو گذاشت و همان  
 روز وفات یافت دیگر آنکه عبد الله بن عباس روایت کند که در ایام حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روزی علی بن ابیطالب  
 از نزد بیرون آمد مردم گفتند ای ابوالحسن سول امروز چون هست فرمود الحمد لله نیکوست افاقه ویران حاصل شده عباس دست  
 او را گرفت و بطریق خفیه گفت بعد از سه روز دیگر وی از دنیا نقل میکند و تو اموات را دیگر می خواهی شد و من علامتی در  
 روی فرزندان عبد المطلب میدم آنم که در حین موت ظاهر میشود آن علامت امروز در کوه آنسروز مشاهده کردیم بیاتنروز  
 وی و یکم و سپهریم که امر خلافت بعد از وی از آن کیست اگر از آن ماست بدانیم و اگر از آن غیر ماست معلوم کنیم که کیست  
 و از وی التماس نمایم تا با ما او وصیت فرماید علی در جواب گفت بخدا سوگند که اگر سوال کنیم از وی خلافت او ما را از آن  
 منع نکند مردم بعد از وی بمانند او و او آنکه من از رسولی صلی الله علیه و آله و سلم این سوال نکنم و دنیا نطلبم دیگر آنکه  
 از عایشه صدیق و عبد الله بن عباس رضی الله عنهم هر دو است که گفتند امام جدید و ام سلمه رضی الله عنهما پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم میگفتند در زمین حدیث کنی بنیامیت نیکو که صورتها بر در و دیوار آن کشیده بودند و دیدیم که آنرا از نیکی گفتند حضرت فرمود  
 آنجا هست قومی اند که چون میان ایشان فرود صالح بمیرد بنا کنند بقبور او سجده نگاه تقوی کنند در آن سجده آن صورتها را ایشان  
 بدترین خلق اند نزد خداوند تعالی در روایتی آنکه پیش از وفات به پنج روز فرمود بدانید و آنگاه باشید که پیش از شما چاه حفر شود  
 که قبور انبیا و صلواتی بر ایشان است و ساجدی ساخته شود شما را باید که چنان کنید و روایتی آنکه در آن حرم من چون نقل گشت پیغمبر و







که رسول صلی الله علیه و آله وسلم بان کلمه فرمود چه بود عمر گفت از علی بن ابی طالب پرسید کعب از علی پرسید امیر فرمود  
 آنحضرت را بر سینه خود بسته ساخته بودم سر را بردوش من نهاد و گفت الصلوة الصلوة کعب گفت آخر عهد و وصیت  
 انبیا این باشد و این مامورند و برین مبعوث شدند علی را گوید حضرت با من سخن میگفت و آب دهن وی بمن میرسید  
 حال بروی ستغیر شد و زبان از پس پرده بیاطاعتی بینمودند و من نیز تحمل آن نداشتم که ویرانان حال بنیم گفتم ای عباس مرا  
 در باب عباس آید و با یکدیگر ویرانان بخوابانیدیم آورده اند که چون ملک الموت در صورت اعرابی آید و اذن طلبید و حضرت  
 وقوف یافت و اهل البیت را خبر داد اگر و اتید که اوست فرمود بگوید تا در آید پس در آمد و گفت السلام علیک ایها النبی پرستیکه  
 خداوند تعالی ترا سلام میرساند و مرا فرموده که قبض روح تو کنیم مگر باذن تو فرمود ای ملک الموت مرا بخواستی است گفت  
 چیست آن فرمود که قبض روح کنی تا زمانی که جبرئیل بیاید پس حق تعالی مرا فرمود بالک و در رخ که روح مطهر حبیب مرا با سما  
 خواهند آورد آتش و در رخ را بمیران و وحی کرد و بحور عین که خود را بیارایند که روح محمد میرسد و ملائکه ملکوت و مکان صلوح  
 جبروت را خطاب آمد که بر خیزید و صف در صف بایستید که روح محمدی آید و جبرئیل را فرمان آید که بزین رو و بنزد حبیب من و  
 سید علی از سندس برای وی بر جبرئیل بنزد خیمه آید گریان آن سرور فرمود ای دوست من در حال چنین مرا تنها می گزاری  
 جبرئیل گفت یا محمد بشارت باد ترا تحقیق که چیزی آورده ام برای تو که محبوب و مرضی است فرمود چه بشارت آورده گفت

ان النیران قد احدث و ابحان قد زخرقت و اسحر العین قد تزینت و الملائکه قد صفت لقدوم روحک حضرت فرمود اینها  
 خوب است و لکن مرا چیزی گویی که نفس من بان خوشحال گردد جبرئیل گفت بدستیکه بهشت حرام است بر جمیع انبیا و ائمه تا آن  
 که تو است تو را بخاوردانید حضرت فرمود بشارت مرا زیاده کن گفت یا محمد بدستیکه خداوند تعالی چیزی چند تو را زانی داشته  
 که هیچ بنمیداده حوض کوثر و مقام و شفاعت فردای قیامت چندان از است تو بخواهد بخشید که راضی شوی فرمود این زمان دل خوش  
 شدیم و چشم روشن شد ای ملک الموت پیشتر آیی و با نچه ما مور شده قیام نمای ملک الموت قبض روی اطروی مشغول شد  
 و گویند سگرات موت بران حضرت چنان دشوار بوده که گاهی سرخ و گاهی زرد میگشت و گاهی دست راست و زمانی دست  
 چپ می کشید و عرق بر رخسارها الوار شسته بود و قراح آب پیش خود نهاده دست در آن آب میگردد روی خود را بان مسح فرمود  
 و بیفت اللهم اعنی علی سگرات الموت اللهم اعنی علی سگرات الموت و در ایاتی آنکه میفرمود اللهم الا اللذان الموت سگرات عانت  
 گوید که بعد از آن هرگز کسی جان باسانی داد و رشک هر دم زیرا که اگر آن طریقه بهتر بودی حق تعالی برای بنمیر خویش آن اختیار کردی  
 و بجهت رسیدم هم از صدقیه که گفت در حالت نزوح مبارک آنحضرت در کنار من بود عبد الرحمن بن ابی بکر و آمد و دست وی سواک به  
 نزوح از آن بود رسول صلی الله علیه و آله وسلم در آن نظر فرمود چنانکه من دانستم که آن سواک است چون با رسول الله صلی الله علیه و آله مبارک  
 انشانت فرمود که تری پس آرا از دست برادر گرفتیم و باب دهن خویش زرم ساختیم و بوی دادیم تا بجا بچیل سواک کرد و آن دولت  
 مز میسر شد که در آخر کار حق تعالی میان آب دهن من و آب دهن وی جمع فرمود و در ذنوبت من در میان سینه نشون من حق تعالی

در وقت سگرات موت حضرت صلوات مسکون کردن آن حضرت در حال نزوح

روح او را قبض کردن حال در سفت خانه میدید دست خود را بر می داشت می گفت الرقی الاعلی که ناگاه دستش  
 مائل شد و بعالم بقار حلت نمود و رفت آن طاووس عرشی سوی عرش رسید چون رسید از بافتانش بوی عرش به چون  
 روح از بدن وی مفارقت کرد بوی خوشی شنیدم که از وی که هرگز مثل آن نشنیده بودم پس ویرا برود جیره پوشانیدم  
 و در بعضی از روایات دارد شده که ملائکه و پیرا پوشانیدند و روایتی آنکه ملک الموت در حضور جبرئیل روح آنحضرت را قبض کرد  
 و با علی علیه السلام برود میگفت و امیر آیه یا رسول رب العالمین و از علی بن ابی طالب منقولست که گفت من از جانب آسمان  
 و آنحضرت می شنویم و بصحت رسیده که چون آن سرور ازین عالم انتقال نمود فاطمه هر ابنیادند به و ناری کرد گفت یا ابنا  
 اجاب را با دعا من جنة الفردوس ما واه یا اباه الی جبرئیل تعاه و گویند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز فاطمه را گفتند ان ندید  
 و مردیست که عائشه صدیقه زاری میکرد میگفت دروغ آن پیغمبری که فقیر غنا اختیار کرد آن دین پیروی که از عم گناهان است  
 هیچ شب تمام در بستر راحت با شراحت مشغول نشد و هرگز از میدان صبر محفل از محاربه نفس فرار نمود و چنان او هرگز به نسیات  
 التفات نمود و با وجود کثرت ایداد و اصرار کفار و اهل ضلال گرد مال بر روی با اقبال وی نه نشست و در انعام و افضال  
 بر روی هیچ تغییر نوال نه بست و دندان در زنتال وی بضرب سنگ دشمن شکسته شد و سر وی بعضی به حوادث روزگار  
 بسته شد و شکم وی در و روز تنالیج از زمان جویر نشد منقولست که چون آن واقعه بانکه روی نمود مردان اهل البیت در آمدند و برده  
 میان زنان و مردان بستند و از ناحیه خانه آوازی شنیدند و هیچ گوینده را نمی دیدند که میگفت السلام علیکم اهل البیت و  
 در حمت الله و بر کاتمه کل نفس ذالقه الموت و انما لوفون اجور کم یوم القیمه الا ینید که مصیبتی را از خود خداوند تعالی تسلیم هرگز  
 شده را خلقی هست پس بخداوند تعالی و اتق باشید و با او باز گردید و جزع منما لیکه بحقیقت مصیبت رسیده کسی است که از صواب  
 محروم باشد و السلام علیکم ورحمة الله علی مرتضی کرم الله وجهه فرمود هیچ میدانید که این گوینده که بود گفتند منی فرمود و حضور بود گفت  
 بارسانید آورده اند اصحاب که در مسجد بودند چون صیاح و زاری اهل خانه بشنیدند فغان و اضطراب در میان ایشان  
 افتاد و سر سیمه حیران گشتند گویند اجساد وی بودند بی ادراج و عقول از ایشان سلوب شده بود بعضی از حلیه لطف باطلانند  
 مانند عثمان بن عفان و بعضی بر جای ماندند و بعضی مرضی و لاخر شدند مثل عبداللین انیس و بعضی بخیل گرفتار  
 شدند مانند عمر بن خطاب چنانکه منقولست که فریاد بر آوا و او سوگند می خورد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 لکن ویرا صفت واقع شده چنانکه موسی را واقع شد و بخدا سوگند که امیدوارم که آنحضرت چندان در دنیا بماند که دست  
 و زبان منافقان و کذابان برود و روایتی آنکه جمعی از منافقان مدینه گفتند اگر محمد پیغمبر بودی و قنات نیافتی عمرت شمشیر کشید و  
 بر در مسجد ایستاد و گفت هر کس که بگوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فوت شده میانش را با این شمشیر و تویم کفر و گویند  
 مردم بواسطه سخن عمر در تنگ افتادند در موت آنحضرت آسمانست محبت بر شانه آنحضرت نهادند و موت را نبانت گفت بحقیقت  
 سرور دنیا انتقال نموده که هر نبوت را واقع کرده اند و آن قسبه سبب بعضی شد نبوت آنحضرت منقولست که در آن ساعت ابو بکر صدیق فرمود

روح الاموات  
 در حمت الله و بر کاتمه کل نفس ذالقه الموت  
 و انما لوفون اجور کم یوم القیمه  
 الا ینید که مصیبتی را از خود خداوند تعالی تسلیم هرگز  
 شده را خلقی هست پس بخداوند تعالی و اتق باشید و با او باز گردید و جزع منما لیکه بحقیقت مصیبت رسیده کسی است که از صواب  
 محروم باشد و السلام علیکم ورحمة الله علی مرتضی کرم الله وجهه فرمود هیچ میدانید که این گوینده که بود گفتند منی فرمود و حضور بود گفت  
 بارسانید آورده اند اصحاب که در مسجد بودند چون صیاح و زاری اهل خانه بشنیدند فغان و اضطراب در میان ایشان  
 افتاد و سر سیمه حیران گشتند گویند اجساد وی بودند بی ادراج و عقول از ایشان سلوب شده بود بعضی از حلیه لطف باطلانند  
 مانند عثمان بن عفان و بعضی بر جای ماندند و بعضی مرضی و لاخر شدند مثل عبداللین انیس و بعضی بخیل گرفتار  
 شدند مانند عمر بن خطاب چنانکه منقولست که فریاد بر آوا و او سوگند می خورد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 لکن ویرا صفت واقع شده چنانکه موسی را واقع شد و بخدا سوگند که امیدوارم که آنحضرت چندان در دنیا بماند که دست  
 و زبان منافقان و کذابان برود و روایتی آنکه جمعی از منافقان مدینه گفتند اگر محمد پیغمبر بودی و قنات نیافتی عمرت شمشیر کشید و  
 بر در مسجد ایستاد و گفت هر کس که بگوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فوت شده میانش را با این شمشیر و تویم کفر و گویند  
 مردم بواسطه سخن عمر در تنگ افتادند در موت آنحضرت آسمانست محبت بر شانه آنحضرت نهادند و موت را نبانت گفت بحقیقت  
 سرور دنیا انتقال نموده که هر نبوت را واقع کرده اند و آن قسبه سبب بعضی شد نبوت آنحضرت منقولست که در آن ساعت ابو بکر صدیق فرمود



و بنعل ششول شد و عباس فرمود او را بروی مردم بفتند و در غسل آن سرور بخیلان شش هر که مذکور شد در دنیا و در آتی آنرا انظار آن  
 بیرون فریاد برآورد و کلمه ای را از لبت با اخوانی مخفی نموده حق فرابت و خدمت مابادی همه را سلو است و صدق اخلاص را بر مسلمانان برپوشید  
 یک کس از زبان کتب شما باشد تا ما را شرفی حاصل شود و از دولت محمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم محرم نماند و عاقبتی آنکه او بنی خولی الخلفاء خزی  
 گفت ای علی بن ابی طالب سوگند میدهم ترا بخدا که مرا اجازت ده تا در ایام میر برادستوری داد که در آنجا نماز غسل پنج غسل روایتی است که در آنجا  
 خیمه آب میکشید و می آورد تا اهل البیت غسل دادند پس آنحضرت را بر روی لعش بخوابانیدند بر سر طریقی بجانب مشرق و با  
 ریهایی اول طرف مغرب علی سبانه غسل آن سرور شد و او را بر سینه خویش گرفت و حر قره بردست خیمه در اندرون بر سر  
 آن حضرت در آورد اسما الله و سقران آب می ریختند و فضل سلیمان را از بدن می جدا نگاه می داشت تا علی با سالی جسد آن  
 سرور را می شست و عباس و قثم در گردانیدن و بر از نظر فی اطرفی اعانت و اما و علی می نمودند و از خیب نیز در آن امر اعانت  
 واقع میشد چنانکه می پذیرا شدند که خود از دستی بدستی دیگر میگردد و روایتی آنکه از خیب آوازی بغایت لطیف می شنودند که گویند  
 سیگفت یا رسول خدا برقی باشید که شمارا اعانت نماید و هیچ چیزی و چیزی از وی ظاهر نشود چنانکه دستور سایر اموات می باشد  
 و علی در آن حال گفت پدر و مادرم فدای تو باشم خوش بوی در حیات و در ممات که نوبت باب نورق کنار آب خالص آنحضرت  
 داشتند بعد از آنکه هم غسل با تمام رسید قطره چند آب در گوشه چشم و عیون آنحضرت جمع شده بود علی آنها را با شامیدن  
 سبب مزید علم و حقاوی گشت نگاه سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم در سه جامه سفید سمولی که هیچ کدام از آنها قمیص و جامه بود  
 کفن کردند و روایتی آنکه کفن وی دو جامه سفید و یک رویانی بود و مشک و تنوب و کفن و مسجد نگاه وی باشد و گویند جویند  
 حنوط آن حضرت را از پشت آورده بود و منقولست که علی بن ابی طالب در همین وقت مقداری حنوط و مشک  
 بر فرزندان خود داد و وصیت کرد که این را در کفن من بکار برید فضل حنوط رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و چون  
 از امور مذکوره فارغ گشتند و برابر سر بر بخوابانید و چنانکه وصیت فرموده بود در خانه بماندند و بیرون رفتند امیرالمومنین  
 علی که بدو وقت وی روز دوشنبه بود و روز سه شنبه شنیدیم که با لفظی از جانب آسمان سیگفت در آمد ای گروه  
 مسلمانان و پیغمبر خود نماز گزارید پس ترتیبی که در خبر این مسعود مقرر فرموده بود فوج فوج دند آمدند و هر یک نماز  
 علی را گذارند و علی گفت هیچ کس امانت نماند بر او که وی امام شماست هم در حیات و هم در حال ممات و در بعضی از روای  
 دارد شده که حضرت وصیت فرموده بود آن طریق و بان واسطه تا خبر رفتن آن سرور واقع شد چه نماز بر قبر او جاری نمود  
 و گویند علی گرم الله و حبه بر طرف سر جنازه حضرت ایستاد و گفت ای خیمه گرامی و دین پرور نامی اسلام و رحمت و برکات  
 حق تعالی بر تو باد و بار خدا یا ما گوای میدهم که وی رسانید آنچه بروی نازل شد و شرط نصیحت بر نسبت با ائمت بجا آورد و در راه  
 خدا جاوید تا عمریز گردانید حق تعالی دین خود را با خدا یا ما از ان جمله گردان که سیر و آن باشیم که بروی نازل شده و میان ما  
 و او در زیارت جمع کن مردم آمین گفتند و اختلاف کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه با دو سجده بر سرش می ریختند و گویند

کسی که در آنجا در آن بر سر خیمه صلی الله علیه و آله و سلم  
 کسی که در آنجا در آن بر سر خیمه صلی الله علیه و آله و سلم

گفت خنده آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده دفن کرده نشود هیچ چیز را آنجا که روح او را قبض کند و هر چه  
 بود در قبضت بود و درین شب بقیعت است گرامی تر از خود اوند و حال از بقیعت که روح پیغمبر او را بعد از بقیعت قبض کرده است  
 پس فراموشی برده است و در صبح قبر حسین صاحب دو روز و دو شب بود یکی ابو سعید الخدری که بطریق شیخ جعفر سید که از اربابان  
 کوروش می نیز گویند و دیگر ابو طلحه انصاری که در یک شب عباس و کربلای ایشان فرستاد و مقرر کرد که هر کدام که از ایشان که  
 بیشتر بیاید بگریه او را بر حضرت اختیار کنند و عباس گفت اللهم خذ لیک پس ابو طلحه که صاحب لحد بود بسیار و قبر و بر آنکه  
 و شب چهارشنبه نیم شب یا بحر بود که آنحضرت ابرکنار قبر نهادند و از طرف پامین قبر او را آوردند علی و عباس و عقیل و سنان  
 و قرآن بقول افضل و بقول عبدالرحمن بن عوف نیز در قبر آنحضرت در آمدند و قطیفه حمرا که در روز خیر بر پیغمبر سید بود  
 در آنجا نهادند و گفتند که دیگری بی از تو آزانند پوشد بعضی از علماء که گفته اند که این از جمله خصوصیات آنحضرت است و در  
 آنکه آنروز وصیت فرموده بود که قطیفه مرا فراموش من سازید و قبر بدستیکه خداوند تعالی زمین ابرجد با اینها تسلط نمیکند پس شش  
 بر روی جید در وایتی است که چون ششها می چیدند آن قطیفه را بیرون آورند و از قبر بیرون آید از آن کسی که از قبر بیرون  
 آمد تشریف دایتی علی بود و آنچه در وصیت که منیره شعبه انگشتری خود را در قبر انداخته و بان بهانه در قبر آوردیم آنسور را  
 مس نموی از آن بیرون آمد و گفت محمد بن اقریبست رسول خدا از شما نزد محققان این حدیث چندین اعتبار دارد و بصحت  
 رسیده و روایتی آنکه چون انگشتری در قبر انداخته خوبست که بقیه در آید علی هر تضرع و بر این منع کرده و خود بقیه در آمد انگشتری بود  
 و او را الله اعلم انگاه خاک در قبر آنسور ریختند و صوت قبر او را مسطح و روایتی است که بر او در آمد و بقدر یک شمس از زمین بلند گردید  
 و آب بر آن پاشیدند و از عایشه صدیقه فرمودست که گفت در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله در واقعه دیدم که  
 ماه از آسمان در خانه من افتاد آن افعه بعضی ابو بکر فرساید فرمود انشاء الله خیر باشد و گفت او خیر من تو خواب خود  
 چه تعبیر کرده گفتیم تاویل نمومدیم با آنکه هر از رسول فرزندان پیدا شود هیچ نگفت چون حضرت در خانه من دفن کردید ابو بکر  
 با من گفت نه احدی آنها را که در خیر با نقلست که چون از دفن فارغ گشتند اول بدر خانه فاطمه زهرا آمدند و تعزیت  
 و تسلیه وی به تفریح می رسانیدند پس رسید که پیغمبر او دفن کردید گفت آری فرمود شما را چون زول بر می آمد که خاک بر آنسور پاشید  
 از آنجایی که رحمت بود جواب اند که یا انبیه رسول الله خاطر با جنت این معنی اند و هر ناک بود و در خاک نهاد چون او آمدین  
 آنکس که در آن خاک برداشته بود و لکن با حکم بانی چاره نیست آورده اند که اهل بیت صحاب و رفیقان سید احباب بسیار  
 نمناک خورن بودند و هر یک از سر سوز و نیاز فریاد می گفتند از آن جمله عایشه صدیقه میگوید این بیت انشای سید و شاعر  
 قد کنت لی جبلاً الودیر کنه امی البواح و انت کنت جناحی به و الیوم انضغ للضعیف و اتقی به منه و ارفع ظالمی بالارح  
 و از او عت قمریه شجوا لها یوما علی فتن کبیت صباحی به و گویند فاطمه زهرا بر این طهره علیه التحیه و الرضوان بزیارت پدر بزرگوار  
 آمد و بقیه از خاک آنحضرت برداشت و در چشمان خود نهاد و گریه آغاز کرد و گفت سحر از اعلی من ثم تربت حمد لله ان لا یشم بدی

فکر و تفکر در آن حضرت  
 صورت بقیه آنسور

در خانه عایشه صدیقه

اگر این خوابها صحت علی مصائب و انما صحت علی الامام حسن لیا لیا و غیره این خوابها که قال ابن شهر آشوب در حدیث  
 و خاطر آنرا در وقت نوبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خوانده و از جمله امرانی که نسبت است که لفظ از این بیت است  
 که نسبت علی را از آنجا که در حدیث آمده است که از فرات که در کربلا بود و آنجا که میخواستند انرا بکشد و آنرا  
 که بعد از شوق دل چشمی بگریستی به بر دل من جمله مرغان چمن گریستی به صد هزاران دیده باستی دلش مرا تا هر یک  
 تو نشستی چو نشستی بگریستی به دیدن بخت من بیدار باستی کنون به تا بدیدی حال من بر حال من بگریستی به آنچه از من  
 که شده که در سلیمان که شدی به بیلیمان هم پیوستی هم از من بگریستی که کاشکی بودی مرا هر صوی بر تن دیده تا برین چشم  
 چراغ آنجن بگریستی به آو بر صدیق رخ از جمله مرثیا که بران سرور گفته یکی اینست شعر لیت القمته قامت عند مملکت  
 کیلا ز می بعد هالا اولاد ابوالشعاسی علی شی جمعیت به من لبره حتی اذ دخل اللیة کان لملک فی الاضلاق قد علوا  
 و فی العفاف فلم احدل بل صداة لنفسه فداک من بیت دمن بدن به اطلب المذکر و الاسماء و احوی اده کارم از دست رفت دست از  
 کار دیده بی نور ساند دل بی پایه دل فکارم چرا نگریم خون به دور مندم چرا ناله از آیه فارم ز دست رفت در بیخ  
 ماندم فسوس پای بر سر شانی وید و رفت انوس به منم امر و دیده خون باره خاطر لبی دل چگونه بود هم دل  
 دست رفت هم دل اره و گوید سخن الخطاب رضی الله عنه در مرثیه حضرت امین بیات گفته شعر مازلت وضع الفرائض  
 و توی مرعینا خائف التوقعه شفق علی ان یزول مکانه عن فبتقی بعد منجج به نفسی فداک من لسانی امرنا اعم من نشا و درم اذا  
 متوجع به و اذا اخل بنا الحوادث من لسانی امرنا بالوحی من عظیم سمع به و ثبوت به دست که علی مرتضی که در حدیث  
 صلی الله علیه و آله و سلم بایستاد و بگریستی و بانی انت و امی یا رسول الله ان لجزیع الشیخ الاعلیک ان اصبیح لجمیل الایام  
 به پر و ما درم فدا تو باد یا رسول الله بدرستی که جزیع بیاست قبیح است که بر تو و صبر البیت جمیل است که از تو بعد از ان این بیات  
 گفت شعر مافاض محی عی نایبه به الا جملک لبکا سببا به و اذا ذکر تکسحتک به منی الجفون ففاض و العکبا به انی  
 اجل ترسی طلت به عن ان رسی بسواه سکتا به یا و با و آنکه تو دیده من روشن بود و در باغم زفر و رخ تو گلشن  
 به بین وی تو امم احس چشم و دل بود و درون از عشق تو امم بایه جان تن بود و در علم بود که من با تو با غم جاوید به فتی کار  
 جز آن شد که گمان من بود که در می دشمن من سوخته دل بود ز غم به شرم امر و ز عدان شکل کردی دشمن بود و آن جمله  
 مرثی که حسرت بن ثابت بر آن سر گفته یکی اینست که شعر مایل عینک لاتمام کاتما به کالت با فیها کمال الارادة به فرع علی  
 المهدی ان صبح شاد و یا به یا خیر من علی شخصی الا بعد به ادریح النهار البنی و مرطبه به بعد منیب فسوار الملو به است نو بهار من کجا  
 شد این گل سیراب کوه میتوان دیدن بخوابش امی در یغا خواب کوه در شب تاریک بجزان و نمی با بهیم باز در وی منظورم  
 به شمع و هم متاب کوه خسته گناز امم و یاران عینین افرح به عاشقان ابوی صبح و تشنگی نرا آب کوه که مگر یکم در بنجندم  
 به صبح انکارم کن در گریه اصد و به دارم خند را اسباب کوه انرا بن مالک گوید سبج روز دیده بهتر و نورانی تر از ان در دشت

در حدیث  
 ابن شهر آشوب

در حدیث  
 ابن شهر آشوب

در حدیث  
 ابن شهر آشوب



و یا شکر زیرا که من غریبم است خود هرگز مصیبت رسیده نخواهند شد مثل مصیبت من شکر اجداد لکل مصیبت و تجلید و عجز  
 بان که در کتب معتبره و اوصاف مصیبت رسیده باشد فاذکر مصائب البینی محرمه فاقصد الماضون مثل محرمه و لا تشکله حتی القیمه لیفقد  
 و حلت من نفاقه فوق رطلها با برودانی و من من محرمه القصد بلال ۱۴ از عونه نوبت و گریشام رفت و بر سال حیا برودینه  
 می آمد و زیارت میکرد و بانگ نماز می گفت و بازمی آشت و در شام وفات یافت و جمعی دیگر از اصحاب در مدینه ایستادند و زیارت  
 کردند و زیارت قبر آنحضرت خود را خورشیدی می آید و در روزی داشتند در مقابل قبر وی می ایستادند و از آن عرض می نمودند بعضی  
 با گوش مسرور و بعضی شش قلب می شنودند و قبر آنحضرت و رعایت صفات نهایت نور و بیابود و بر چند کسی بنظر آن مسرور آید و بر چند  
 خون قبر و بر بیدی گواهی او ای که صاحب این قبر و نبوت چنانچه متقول است که اعرابی کافر می آید و حضرت رفت و چشمش  
 بر آن افتاد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله از وی پرسیدند که چه چیزی دانستی که این قبر نبوت سوگند یاد کردی که من  
 این قبر را ندیده و ندانم بودم و لکن الهام الی بدل من رسید آنگاه آن اعرابی این ابیات گفت شعر مرتبه البینی محمد  
 و کلنی و القبر غیر کلمه و بالقبر آثار النبوة قائمه تصدع فیه قلب کل مسلم و ان الله یهدی من یشاء لیسیرا و قد کرم  
 و از امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه روایت کرد که گفت بعد از آنکه از دفن اعرابی در آمد و خود را بر قبر آنحضرت از ناخت و از آن خاک  
 پاک شستی برداشت و بر خود پاشید پس گفت یا رسول الله گفتی و شنیدم و تو آنحضرت حق را گفتی و از آن کفر و از آن کفر و از آن کفر  
 منزل شده است و یوانهم از ظلمه انفسهم و من انفس خویش ظلم کرده و گناه کار شده است و از آن کفر و از آن کفر و از آن کفر  
 و طلب آمرزش کن پس از آنحضرت که نوبت آواز آمد که از امر نبوت می آید که بعد از آن است که گوید که توبه و بر سر صلی الله  
 علیه و سلم است و بودم اعرابی در آمد و بان مسرور سلام کرد و گفت شعر با خمیر من و منت با قبا عا غلبه قطاب بطیخ بین القاع و الاله  
 نفسی الفدا اقبیر انت ساکنه فیه العفاف و فی الجود و الکرم و نگاه گفت باز خدای گفته و گفته است که در او انظر انفسه جاوگ  
 فاستغفر الله و متغفر لهم الرسول و ان الله یوجیب الدعوات و ان الله سميع عليم و ان الله یستجیب الدعوات و ان الله یستجیب الدعوات  
 از تو یا رسول الله که از حق تعالی در خواستی تا مرا بر ایمن زد و عیبی گوید من زیارت کردم و بهشت خواب مرا بر بود آنحضرت  
 را در واقع دیدم که فرمود ای عیسی ان اعرابی را در پیاب و بشارت ده که خداوند تعالی و س که بیایم ز نیس بیدار شد و  
 از عقیب اعرابی زخمی و او را در یافتم و بشارت رسانیدم و بدانکه زیارت قبر آنحضرت از اعطای توبات و اجل طاعات  
 است و چه بود علمای آنکه سنتی است مندوب الیه و فضیلتی است مرغوبه فی بعضی از علماء بوجوب آن قابل گشته  
 و در دلیل حدیث من لم یزیر قبری فقد جفانی و حدیث ما من احدین انتمی له سبعة ثم لم یزیر فی انیس له عذوب و با حذر بار  
 و آنحضرت فضیلت و ابواب بسیار دارد و روایت که حضرت فرموده هر کس که زیارت قبر من کند بعد از موت چنانست که  
 در حیات من زیارت کرده و حدیث آنحضرت از حق تعالی است و الله اعلم بقرینة حق تعالی زیارت قبر صلی الله علیه و آله و سلم و با حذر  
 از باب میسر بر آنکه واقعه عالمه وفات آنحضرت در روز و شب و روز و جمعه با ربیع الاول واقع شده و حال آنکه در حدیث

نسخه الاربعة

